

زمینه‌ی فکری تاجیکان افغانستان

برای عملکرد در راهبردی

نگاه تحلیلی به دیروز،

واقعیت امروز

و چشم انداز فردا

تهیه کننده: دکتر دستگیر «رضایی»

شناسنامه

زمینه ء فکری تاجیکان افغانستان برای عملکرد راهبردی
نگاه تحلیلی به دیروز، واقعیت امروز و چشم انداز فردا

تهیه کننده: دکتر دستگیر «رضایی»

چاپ نخست: پاییز ۲۰۱۹، هالند

شمارگان: ۱۰۰ جلد

برگ آرای: منیژه نادری

چاپ: انتشارات شاهمامه

www.shahmama.com



نقل و چاپ نیشته‌ها منوط به اجازه‌ی رسمی نویسنده و ناشر است.

زمینه‌ی فکری تاجیکان افغانستان ...

به نام آفریدگار هستر



اهداء به

جامعه‌ی تاجیک افغانستان

فهرست

- پیشنهاد به جامعه‌ی تاجیک افغانستان! ۷
- زمینه‌ی فکری تاجیکان افغانستان برای عملکرد راهبردی ۹
- دیباچه ۹
- نگاه کوتاه تحلیلی بر پیشینه‌ی (دور و نزدیک) تاجیکان ۱۰
- زمینه‌ی فکری تاجیکان افغانستان ۲۷
- تعریف زمینه‌ی فکری برای عملکرد راهبردی: ۲۷
۱. در بخش سیاسی (اقتدار سیاسی) ۲۹
- خلاصه ۳۶
- واژه‌های کلیدی ۳۷
- ناسیونالیسم ۳۸
- هویت ملی ۳۸
۲. در بخش اجتماعی ۴۱
- چالش‌ها ۴۱
- فرصت‌ها ۴۲
- اقدامات استراتژیک (چه باید کرد‌ها) در بخش اجتماعی .. ۴۳
- خلاصه ۴۶
- واژه‌های کلیدی ۴۶

زمینه ی فکری تاجیکان افغانستان ...

پشهاد به جامعهء تاجیک افغانستان!



زمینه‌ی فکری تاجیکان افغانستان برای عملکرد راهبردی

دیباچه

این اثر در پی پیریزی «زمینه‌ی فکری تاجیکان افغانستان برای عملکرد راهبردی» می‌باشد. به این منظور در نخست کوشش می‌شود با نگاه کوتاه تحلیلی بر پیشینه (دور و نزدیک)، بررسی وضعیت موجود تاجیکان افغانستان پرداخته شود، پس از آگاهی از جغرافیا، تاریخ، جایگاه و پایگاه تاجیکان در گذشته، شناسایی توانایی‌ها، فرصت‌ها، چالش‌ها و تهدیدهای دامنگیر جامعه تاجیک افغانستان در حال و ریشه‌یابی علل آن تمرکز شود. سپس زمینه‌ی فکری برای عملکرد راهبردی تعریف و بر پایه آن تفکر تاجیکانه (تاجیک اندیشی) شکل گیرد و در ادامه برای رهایی و رسیدن به جایگاه و آینده سزاوار تاجیکان افغانستان، تصمیمات و اقدامات راهبردی در بخش‌های سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و روابط بیرونی پیش بینی شود و با نتیجه‌گیری کاربره پایان برسد.

نگاه کوتاه تحلیلی برپیشینه‌ی (دور و نزدیک) تاجیکان

تاجیکان اجتماع تبارهای اوستایی و آریایی که از سه هزار سال پیش از میلاد در خوارزم، سفد، فرغانه، بدخشان، بلخ، هرات، غور، بامیان، پنجشیر، کوهستان، کوهدامن، کابلستان، غزنی، سیستان، کندهار، بشمول وزیرستان زیست می‌نمودند، پیدا و در سده‌ی نهم و دهم ترسایی در وجود دولت متمرکز سامانیان با هویت مشخص مردم تاجیک شکل گرفتند.

خراسان خاوری (یا سرزمین امروزی افغانستان) و ماورالنهر - میهن تاریخی، زادگاه تباری و جایگاه خود شناسی فرهنگی - تباری و تباری - سیاسی تاجیکان می‌باشد.

به بیان دیگر، تاجیکان با پیشینه‌ترین باشند آسیای میانه تا پشته‌ی ایران وسین کیانگ چین و بخشی از باپیشینه‌ترین مردمان اصلی و بومی سرزمین‌های پهناور که در درازای تاریخ به نام‌های آریانا (ایران، آریانم و بجه)، خراسان و افغانستان کنونی یاد شده، هستند. تاجیکان هم اکنون در جغرافیای کشورهای مستقل افغانستان، تاجیکستان، ازبیکستان، ایران، پاکستان و دیگر کشورهای جهان زیست می‌کنند.

تاجیکان به گواهی تاریخ دارای پیشینه و پشتیوانه‌ی درخشانی از نیاکان در فرمان‌روایی، دولت‌داری، فرهنگ و تمدن‌سازی بوده و نیاکان آنها مشارکت فعال در برپایی و توسعه ساختارهای دولتی پیش از تاریخ مانند سفد کهن، بلخ باستان و دولت‌های هخامنشی‌ها، و پس از تاریخ بگونه مستقیم در تشکیل و مدیریت دولت‌های اشکانی، کوشانی، یفتلی، ساسانی، داشته و در زمان سامانی‌ها به مدارج بلند مدیریت دولتی رسیده‌اند.

پس از فروپاشی دولت سامانی در خراسان خاوری (افغانستان امروزی)، آسیای میانه و مناطق همجوار آن، خانواده‌های سلطنتی، در درازای سده‌ها بر تجارب غنی تاریخی دولتمداری تاجیکان تمکین نموده‌اند. ساختارها و شیوه‌های مدیریت را که غزنویان، خوارزمشاهان، سلجوقی‌ها، تیموری‌ها،

شیبانی‌ها، منغیت‌ها، و سایر خانواده‌های منطقه به میراث گرفته‌اند، شاهد این مدعا می‌باشد.

در بایگانی تاریخ سیاسی تاجیکان، بسته‌یی از پندارها و اندیشه‌ها، تئوری‌ها، مدل‌ها و رویکردها در رابطه با مسئله‌ی حاکمیت و مناسبات فرمانروایی وجود دارد؛ افکار گرانبها و روی‌کردهای نخستین نیاکان تاجیک‌ها در زمینه‌ی حاکمیت و روابط قدرت در کتاب مقدس زردشتی‌ها «اوستا» بازتاب یافته است.

رویکردهای سنتی - نظری متفکرین نسبت به مسئله حاکمیت و روابط قدرت همچنان در شماری از آثار تاریخی و کتاب‌های سده‌های میانه به چشم می‌خورد.

آثار ابونصر فارابی «اندیشه‌های اهل مدینه فاضله» و «سیاست‌شهروندی» و منابع مهم مانند «تاریخ طبری»، «تاریخ بخارا»، «الاثار الباقیه» («میراث نیاکان») (البیرونی)، «نصیحت الملوک» (هشدار به حاکمان)، «سیاست‌نامه» (کتاب در باره مدیریت دولتی)، «چارمقاله» («چاربحث»)، «ذخیره الملوک»، «روضت الصفا» و دیگران می‌تواند مصداق آن در زمینه باشند.

یکی از رویکردهای ویژه‌ی تاجیکان در مورد حاکمیت و روابط قدرت در تاریخ افکار سیاسی همانا شاهنامه نویسی است. مانند «شاهنامه» فردوسی که یک اثر بزرگ اسطوره‌یی، حماسی، سیاسی و تاریخی مردم تاجیک و فارسی‌زبانان بشمار می‌رود.

افزون بر آن جامعه‌ی تاجیک نقش اساسی و بسیار بزرگ را در پیشبرد امور اقتصادی، فرهنگی، دفتری و دیوانی کشور داشته است. رسم و آیین دولتداری میراث نیاکان تاجیکان است که مهاجمان ترک و مغول و در نهایت پشتون‌ها (افغان‌ها) با اتکا به دانش و تدبیر تاجیکان این سرزمین از آن سود برده‌اند. زبان پارسی - دری زبان مادری تاجیکان به عنوان زبانی با غنای ادبی، فرهنگی، علمی، پژوهشی، اکادمیک، اداری و رسمی، زبان تجارت و پیشه

از پیشینه‌ی تاریخی برخوردار است.

بلندترین اندیشه و پیام بشردوستانه انسانیت در زبان پارسی دری به وسیله‌ی شاعر نام آشنا و زمانه‌های همین زبان «سعدی» بزرگ سروده شده است:

بنی آدم اعضای یک پیکر اند که در آفرینش زیک جوهر اند
چو عضوی به درد آورد روزگار دیگر عضوها را نماند قرار

تاجیکان در زمینه‌ی دینداری میراث دار حنفیت معتدل و عقل‌گرا و چارچوب کلامی ماتریدی برخوردار از مایه‌های عقلانی، تسامح و مداراگری می‌باشند. این مکتب برای سده‌های طولانی خاستگاه و پرورشگاه شخصیت‌های ناموری در زمینه‌ی دانش، عرفان، شعر، ادب، فلسفه، فقه و سایر دانش‌های رایج در آن روزگار بود. کسانی مانند جلال‌الدین محمد بلخی رومی، عبدالرحمن جامی، بهاء‌الدین نقشبند، عبدالقادر بیدل، عطار، نمونه‌هایی از دست‌پروردگان این مکتب هستند. که هر کدام نقش بارزی در ترسیخ و تعمق باورهای عارفانه، اسلام اخلاق مدار و دینداری معنویت‌اندیش داشته‌اند. فقه حنفی دارای مایه‌های عقلانی و تصوف دارای مایه‌های عرفانی است.

تاریخ تاجیکان پراز فراز و فرود می‌باشند که در اینجا گنجایش پرداختن ژرف و گسترده به آن نیست و تنها با اشاره کوتاه به نقاط مهم آن بسنده می‌شود. تهاجم قبایل عرب به سرزمین تاریخی تاجیکان ضربات سخت و سنگین فرهنگی را بر جامعه تاجیک وارد کرد، هجوم ددمنشانه چنگیز خان تاجیکان شهرنشین و دهگان را از هستی مادی و معنوی ساقط کرد و سرآغاز افول قطعی سیاسی و اجتماعی تاجیکان شد. در نتیجه آن تاجیکان در کنار این که شهرها و محلات کتلوی خود را از دست دادند، کسانی که از ایشان زنده مانده بودند به دور از شهرها و دهات پناه بردند و شرایط دشوار زاغه‌نشینی بر آنها تحمیل شد. بنابراین جامعه تاجیک با از دست دادن زندگی کتلوی در یک جغرافیای کلان هر گونه تاثیر گذاری منظم و یکپارچه سیاسی برای برپایی حاکمیت سیاسی

و شرکت عادلانه در آن را از دست داد. با برافتادن آخرین سلاله کرت هرات توسط تیمور در سده ی ۱۵ ترسایی تا سده بیستم ترسایی جامعه تاجیک نزدیک به ۶ سده به گونه ی انزوای کامل اجتماعی قرار گرفت و عزلت گزین سیاسی گردید.

استعمار انگلیس و روس، میهن تاجیکان و گستره زبان پارسی را به چند پارچه تقسیم کرد و با تقسیم و تجزیه خراسان تاریخی تاجیکان در وضعیت دشوار قرار گرفتند. ایجاد منطقه حایلی به نام افغانستان توسط استعمار بریتانیا و روسیه و حاکمیت قبایل پشتون (افغان) در این منطقه برای جدا سازی گستره‌ی سیاسی و فرهنگی دو امپراتوری استعماری، تاجیکان را بیش از پیش به انزوای سیاسی و اجتماعی برد.

همانگونه که آشکاراست در خراسانی که « کوره ذوب » می‌باشد، در درازای هزاران سال، روند پیوسته‌ی زوال و زایش اتنوس‌ها (قومها) ادامه داشته، «لحظه‌های بحرانی» پدیدار شده و «گسستگی در پیوستگی و تدریج»، پیوستن، جدایی، استحاله، آمیزش، همبستگی و همزیستی مردمان رونما گردیده است؛ تاجیکان افغانستان نیز چنین چیزی را تجربه کرده‌اند و از این امر مستثنا نمی‌باشند.

هجوم قبایل کوچی افغان از سوی جنوب، نخست از همه به استحاله‌ی تدریجی تاجیک‌های پشاور، گذرگاه خیبر، باجور و شلمان پرداخته شده است؛ به ویژه، این روند در ولایت کندهار به شدت به راه افتیده است؛ در این ساحه افغان‌ها زمین‌های تاجیکان بومی منطقه را غصب نموده و با استحاله‌ی تدریجی آنها شمار خود را فزونتر ساختند.

این را هم ناگفته نگذاریم که خراسان بحیث یک مفهوم جیوپولیتیک هم در دوران موجودیت احمدشاه درانی و هم در زمان جانشینانش تا سالهای ۷۰ سده‌ی نژده، پایدار وجود داشته و تنها با تشکیل دولت متمرکز افغانی به سرداری امیر عبدالرحمان، نام نو سیاسی - افغانستان به گونه نهایی شکل رسمی - حقوقی را بخود می‌گیرد.

تاجیکان در جغرافیای سیاسی نوبرپا شده‌ی (افغانستان) از مردمان متمدن و باشندگان بومی هستند که سده‌ها پیش، از زندگی قبیله‌ای فاصله گرفته و شهر نشین شده‌اند و با روحیه‌ی هم زیستی بامردمان دیگر این سرزمین همیشه نقش مثبت و سازنده و میهن دوستانه داشته و از خاک و سرزمین پدری مشترک در برابر تجاوز بیگانگان، با ایثارگری و قهرمانی دفاع و پاسداری کرده‌اند.

چنان که نقش کلیدی تاجیکان در نبردهای آزادی بخش با انگلیس‌ها، روس‌ها، مقاومت در برابر تجاوز و دست درازی نیروهای دهشت افکن جهانی و هم پیمانان بین المللی شان مانند آفتاب روشن است. همین گونه اگر چراغ دانش و فرهنگ و تمدن در مدت حاکمیت قبیله سالاری در افغانستان، کدام روشنایی و رنگی داشته است؛ به پیمانهای بسیاری از همت و جانفشانی تاجیکان این سرزمین است.

در سده‌ی بیست، در شرایط تازه تاریخی تلاش‌های نخبگان حکومتگر افغان برای «افغان سازی» زندگی اجتماعی - سیاسی و فرهنگی کشور و بر همین اساس تلاش برای ساختمان «ملت افغان» آشکار گردید.

امروزه، در بین دوره از تکامل تاریخی، مناسبات متقابل میان افغان‌ها و اتنوس‌های غیر افغان افغانستان به ویژه تاجیکان، درونمایه‌ی اساسی پروسه‌های میان‌قومی و قومی سیاسی را تشکیل میدهد.

هر چند که در سه ده سال پسین برای ساختمان دولت تلاش‌های زیادی صورت گرفته است، ولی باز هم، سه تلاش اساسی (کنفدراسیون قبایل در سال ۱۷۴۷، حاکمیت زحمتکش‌شان در سال ۱۹۷۸ و تلاش مجاهدین در سال ۱۹۹۲) در پرتو ایدیالوژی فراگیر (ناسیونالیسم، مارکسیسم، بنیادگرایی) راه را بسوی یک دولت با ثبات و سیستم سیاسی که پاسخگوی پرسش‌ها و خواست‌های زمانه و طبیعت کشور چند قومی باشد، نگشود؛ فرمانروایی ظاهرشاه و محمد داوود نیز از این امر مستثنا نمی‌باشد. ساختارهای قبیله‌ای و قومی و نهاد‌هایی سنتی با اشکال گوناگون از گریبان مدرنیته سر برآوردند.

نگهداشت ویژه‌گی‌های اتحاد قبایل ازسوی دولت‌های افغانستان سبب گردید تا دولت و سیستم سیاسی افغانستان ساحه‌ی نفوذ نهادهای سازمان قبيله‌ای باشد. سازمان و ساختار قبيله‌ای در همه عرصه‌های زندگی سیاسی کشور آشکار بوده و می‌باشد.

به ویژه در چهل سال پسین نهاد سران قومی و قبيله‌ای و رهبران عنعنوی موفق به پذیرش چهار چهره‌ی تازه شدند: رهبران قومی در نقش وکیل‌های پارلمان، قوماندانان محلی، رهبران احزاب سیاسی و صاحبان رسانه‌های جمعی؛ درین سال‌ها یک بار دیگر مبارزه‌ی قومی شدت گرفته و به مشخصه‌ی اساسی و بنیادی جامعه‌ی افغانی تبدیل گردیده است. در واقع این مبارزه همه عرصه‌های حیات جامعه را احتوا می‌نماید. به ویژه با گسترش ساختمان دولت و تشکیل نهادهای حاکمیت و مدیریت دولتی، تضادهای قومی نیز به این بخش‌ها پهن گردیده است و این امر به نوبه‌ی خود مشکلات را در روندهای یادشده بوجود آورده و موجب ضعف ارگان‌های تازه‌ی بنیاد حاکمیت و تمام امور دولتمداری افغانی گردیده است.

دراین میان رشد خودآگاهی ملی، خواست‌رهای ازدیکتاتوری مرکز، ناگزیری فروپاشی حاکمیت رویایی قبایل متحده زیرنام دولت ازیکسو، ناتوانی آشکار حاکمیت در برابر تلاش‌های فرار از مرکز‌نخبگان ملی - سیاسی گروه‌های تباری ازسوی دیگر، حاکمیت فرمانروایان تمامیت خواه و شوونیست را با چالش بزرگ روبرو ساخته و دچار بحران بی درمان گردانیده است؛ پیامد بحران هویت ملی همانا بحران سیاسی و جنگ شهروندی می‌باشد.

همین جا باید بگویم که مفهوم هویت ملی و پیدایش اصطلاح ملت افغانستان (افغان) پیشینه‌ی تاریخی ندارد و پدیده‌ی جدیدی است. آغاز پیدایش مقوله‌ی «ملت افغان» در زمان جیب الله و اصلاحات امانی صورت گرفت و تا حال پیگیری می‌شود. پیش از آن بخشی از مردمانی بودند که در قلمرو گسترده‌ی امپراتوری‌های باستانی می‌زیسته‌اند. اما این مردمان و اقوام گوناگون امپراتوری‌ها، ملت واحدی تشکیل نمی‌دادند. مردمان در آن

سرزمین‌ها تنها خراج‌گذار یک امپراتوری یا زیر لوای حکومت پادشاهی در قلمرو افغانستان کنونی بودند. فرمانروایان وکیل‌الرعیای خوانده می‌شدند، از آنجا که قدرت را به ضرب شمشیر به چنگ آورده بودند، رابطه‌ی دیگری جز حاکم و محکوم یا سلطان و رعیت با مردمان زیر سلطه‌ی شان نداشتند.

رابطه‌ی دولت و شهروند یکی از ره‌آوردهای مدرنیته است و یکی از نمودهای آن اعلامیه حقوق بشر و شهروند ۱۷۸۹ فرانسه است. مواد «۱» و «۲» این اعلامیه راجع است به آزادی و برابری انسان‌ها و ماده «۳» می‌گوید که حاکمیت از آن ملت است. دولت مبعوث ملت است، ملت آزاد و دارنده‌ی حقوق. پیش از مرسوم شدن این مفهوم در هیچ دورانی از تاریخ این سرزمین چنین رابطه‌ای بین حکومت‌ها و مردم زیر سلطه‌ی آن‌ها وجود نداشته و به مفهوم واقعی آن در سده بیستم هم وجود نداشت.

در فرهنگ سیاسی مردم (people) و ملت (nation) دو مفهوم متمایز اند و نه مترادف. مفهوم «ملت» و ظهور این مفهوم در افغانستان سابقه‌ی طولانی ندارد. می‌دانیم پس از استقلال، و با تأسیس دولت جدید، بخشی از نشانه‌ها و مفاهیم دنیای جدید وارد افغانستان هم شد که مفهوم ملت نیز از آن جمله بود. در آن دوره می‌بینیم که تلاشی برای ساختن یک هویت ملی مشترک وجود داشت و عده‌یی با نظریه‌پردازی در باره‌ی این مفاهیم سعی کردند که یک هویت مشترک و یکدست برای همه‌ی مردم افغانستان تعریف کنند. بخشی از آن هویت هم در تاریخ جستجو شد و حتی تاریخ‌هایی نوشته شد که به دنبال همین تعاریف و احیاناً افتخارات گذشته بود. (مانند تاریخ افغانستان اثر احمد علی کهزاد که تاریخ میهن ما را از نظر سیاسی به سه دوره: تاریخ آریانا، تاریخ خراسان و تاریخ افغانستان تقسیم کرده، اما زیر عنوان تاریخ افغانستان به مطالعه آن پرداخته است که از رهگذر تاریخی به باور من پرسش برانگیز است. با پیروی از وی تاریخ نویسان دیگر چون میر غلام محمد غبار با نوشتن کتاب «افغانستان در مسیر تاریخ» و میر محمد صدیق فرهنگ با نوشتن کتاب «افغانستان در پنج قرن اخیر» نیز کوشیدند که افغانستان را به عنوان یک کشور فراتر از تاریخ

وجغرافیای سیاسی سیر بدهند). بخشی از هویت‌سازی جدید هم در حوزه‌ی زبان بود. (نوشتن کتاب بحث برانگیز پته خزانه می‌تواند نمونه‌ی آن باشد).

با دریغ، ناسیونالیسمی که باید حالت عکس‌العملی می‌داشت، یعنی مبارزات یک‌ملت برای رسیدن به استقلال و پایان دادن به سلطه‌ی سیاسی-اقتصادی قدرت‌های خارجی هدف آن است، به ناسیونالیسم نژادگرا، و سلطه‌گر در افغانستان مبدل شد.

هویت ملی نیز دو وجه دارد؛ یک وجه آن اشتراک‌ها و علاقه‌های گذشته است و وجه دیگرش میل به کنار هم بودن افراد ملت. باید هر دو سویه آن مدنظر گرفته می‌شد. هرگاه تبعیض حقوقی وجود داشته باشد، ملتی شکل گرفته نمی‌تواند. چون در تعریف جدید از ملت، ملت عبارت است از مجموعه‌ی شهروندان یک کشور. شهروند کیست؟ شهروند کسی است که از حقوق سیاسی و مدنی بهره‌مند باشد و شهروند درجه‌ی یک و درجه‌ی دو معنایی ندارد. همه‌ی شهروندان باید از حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی یکسان هم برخوردار باشند، آن‌هم بر اساس اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر. این اعلامیه اکنون معتبرترین سندی است که دنیای امروز به آن استناد می‌کند. ده ماده‌ی آخر اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر راجع به حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی است.

اما وقتی ملت به این مفهوم وجود خارجی ندارد، رابطه‌ی شهروندی میان این افراد و بین مردم و حکومت به وجود نیامده است. زمانی که احساس تبعیض بر احساس تعلق به یک مجموعه که اسم آن مجموعه ملت است غلبه کند، در آن زمان، حفره‌ی بین مردم و حکومت به وجود می‌آید و این حفره به مرور زمان عمیق و عمیق‌تر می‌شود. اگر مبارزات مردم برای رفع تبعیض و شناسایی حقوق برابر هم به جایی نرسد، آن روحیه‌ی هم‌بستگی و میل به کنار هم بودن با گذشت زمان محو می‌شود.

بهتر بود که مردم افغانستان جدا از وابستگی‌های مذهبی، قومی، زبانی، جنسی و جایگاه اجتماعی‌شان، در نظر گرفته می‌شد و مبنا را بر حقوق شهروندی و حقوق برابر برای همه‌ی مردم، در نخستین ماده‌ی قانون اساسی گذاشته

می‌شد، که مجموعه‌ی این شهروندان ملت افغانستان را تشکیل می‌دهند. سپس به چگونگی اعمال حاکمیت ملی، ساختار دولت، نهادهای قانونگذاری، اجرایی و قضایی، تفکیک قوا، نهادهای ناظر و کنترل‌کننده‌ی قدرت دولت و دیگر لوازم یک دولت دموکراتیک حقوق‌مدار پرداخته می‌شد. هرچند در قانون اساسی ۱۳۸۲ چنین درج است اما هویت یک قوم بر دیگران تحمیل شده است.

چیزی دیگری که بایستی از آن پرهیز می‌شد، یکی اکثریت خواندن بی پایه یک قوم و به این بهانه، تلاش بر هژمونی و تحمیل سلطه‌ی اکثریت بر اقلیت است. دیگر اعمال زور و اینکه یک گروه به این شیوه بخواهد بر دیگران چیره شود. روشن است که با این رفتارها نه تنها زمینه گفتگو و تفاهم در حصول توافق برپایی یک جامعه باهمی و شکل‌گیری ملت واحد را ناممکن می‌سازد، بلکه به درگیری و جنگ می‌انجامد. برای بیرون رفتن از این دور و تسلسل به یک تفاهم ملی نیاز می‌باشد. در راستای تحقق ملتی که همه‌ی افراد و اقوام آن احساس وابستگی و همبستگی ملی داشته باشند و این احساس که همه فرزندان این کشور هستند و چون فرزندان این کشور می‌باشند، توقع دارند که دولت‌ها یکسان و بدون تبعیض با ایشان رفتار کنند؛ اما با دریغ چنین نشد. اکنون نیز شماری با تکیه بر ایدئولوژی خودکامگی (فاشیستی) تلاش دارند تا مسیر را به سمتی ببرند که گروه قومی یا کدام اکثریت قومی، زبانی استیلا داشته باشد، اما غافل از اینکه تجربه‌های ناکام گذشته تکرار شده و زمینه برای بروز اختلاف قهری فراهم خواهد شد. نتیجه اختلاف نیز یا به استیلا سیاست زور و فشار و استبداد و سرکوب منجر می‌شود، که متأسفانه هم در گذشته‌ها و هم اکنون نتیجه‌ی مثبت در پی نداشته به درگیری و جنگ داخلی و در نهایت تجزیه‌ی کشور منتهی خواهد شد، که نمونه‌هایش در نقاط دیگر جهان نیز دیده شده است.

هم اکنون ناسازگاری میان نیروهای گوناگون اجتماعی - سیاسی در رابطه با رسیدن به حاکمیت و گزینش گونه و شکل آن یکی از کارگذارها و سازه‌های اساسی جنگ شهروندی در افغانستان امروزه بشمار می‌رود. حاکمیتی که

پس از روند سیاسی بن و براساس قانون اساسی موجود برپا گردید، در واقع آمیخته‌یی از ائتلاف قومی و نهادها و بنیادهای سنتی و عنعنه‌ای می‌باشد.

اتکای اساسی حاکمیت حامد کرزی قوم، قبیله و بنیاد گرایی بود؛ تصامیم بزرگ بیشتر از سوی ارگان‌های غیر رسمی و غیرانتخابی اتخاذ می‌گردید؛ برای حل مسایل مهم جرگه‌های قومی دایر وارگان‌های عالی حاکمیت دولتی مانند پارلمان و شوراهای ولایتی پشت پا زده می‌شد. مردم از روند تصمیم‌گیری محروم گردیده و جرگه‌های خود ساخته و انتصابی از سوی رییس جمهور خودکامه برپا می‌گردید. درچنین حالت فرادستی قوم رییس جمهور در امر تصمیم‌گیری و رسیدن به فرصت‌ها و امکانات و همچنان ناروایی در رابطه به جابجایی کادرهای دولتی در مقامات عالی دولتی زمینه ساز برای اعمال تبعیض و نابرابری میان وابستگان اقوام و تبارهای مختلف گردیده و مناسبات میان‌قومی متشنج گردیده بود.

انتخابات ریاست جمهوری و پارلمان نه بر اساس آرای شهروندان آزاد و خودمختار بلکه درحقیقت براساس ائتلاف و جورآمد رهبران قومی و محلی در غیاب مردم و مخالف اراده‌ی آنها براه انداخته می‌شد. رهبران قومی و قبیله‌ای بحیث بانکهای رأی به مقامات دولتی می‌رسیدند و مردم جان‌های شیرین و انگشتان دست‌های خود را برای رسیدن رهبران قومی و مذهبی به قدرت از دست می‌دادند. این روند در حکومت وحدت ملی به رهبری احمدزی با شدت بیشتر به اجرا گذاشته شده که در نتیجه آن بی‌اعتمادی ملی، تقسیم انرژی ملی و تشدید نفاق قومی، فقر و ناامیدی به آینده، با باور بیشتر به میان آمده است.

مسئله‌ی اساسی اینست که در جامعه چندگانه از لحاظ قومی، هرارشی قومی - قوم شماره یک و رییس جمهور، قوم درجه دوم و معاون اول تقسیم شده و به همین ترتیب مطابق به میزان وفاداری به قوم دولت ساز و شماره یک که خود را وارث تاج و تخت میداند، کرسی‌های دولتی در نظر گرفته می‌شد و می‌شود. حاکمیت قانون، انتخابات آزاد و دموکراتیک و مشارکت برابر حقوق شهروندی در امر برپایی ارگان‌های عالی حاکمیت دولتی تنها در روی کاغذ و برای تحمیل

اراده‌ی زورمندان قوم حاکم مطرح بود و هست.

دولت وحدت ملی که براساس توافق سیاسی بوجود آمد، باید درحقیقت ناسازگاری‌های میان‌قومی و مذهبی را بدرستی مدیریت می‌نمود و دگرگونی‌های اساسی را در زیر ساخت حقوقی کشور وارد می‌کرد و ازین راه مشروعیت قانونی کسب می‌نمود.

ولی از آنجایی که حاکمیت، خود به ساختمان ملت شهر وندی که در برگیرنده همه‌ی شهروندان کشور بدون در نظر داشت وابستگی‌های قومی و مذهبی آنها، باور نداشت، به ساختمان ملت قوم محور براساس اندیشه‌ی قوم دولت ساز پرداخت.

حاکمیت در کشور چندگانه از لحاظ قومی با یکسان سازی هویت‌های قومی آغاز نموده و خواست‌های یک قوم را بالای گروه‌های دیگر قومی تحمیل نمود.

حاکمیت کنونی که بی گمان اتنوکراسی می‌باشد حقوق اقوام دیگر را محدود ساخته و در نابودی آنها به شمول جنوساید (نسل کشی) اقدام ورزیده است. هویت قوم دولت ساز یا هویت افغان را با نام و نشان آن جایگزین هویت سراسری نموده و فرهنگ و زبان خود را بحیث فرهنگ و زبان ملی رسمیت بخشیده است. فرهنگ قومی خود را فرهنگ ملی خوانده و با ایجاد نورم‌های جزایی برای افراد تسلیم ناپذیر، از آن پاسبانی می‌کند. سرکشی از پذیرش چنین فرهنگ تحمیلی، خیانت ملی شمرده شده و مرتکب شونده محکوم به جزا می‌گردد؛ فرهنگ قومی و فرهنگ ملی در شعور همگانی از هم تفکیک نگردیده و برای افراد سرگیچی و راه گمی را در خود شناسی و تعریف از خود در پی می‌آورد.

در دهه‌ی سوم سده بیست در شرایط نو تشدید تضادهای اجتماعی، تاجیک‌ها دوباره شرکت کنندگان رخداد‌های سیاسی بزرگ شدند. مشارکت آنها در حیات سیاسی کشور در شکل قیام مسلحانه ضد دولتی ۱۹۲۸-۱۹۲۹ که در رأس آن حبیب‌الله کلکانی (یک روستایی کوه‌دامن) در نماینده‌گی پائینی‌ها قرار داشت، بازتاب یافت. اوبه حیث بیانگر منافع نه تنها تاجیک‌ها در مقام یک قوم، بلکه نماینده مردمانی که از اقوام گوناگون متشکل بوده و از سیاست

امیرامان الله ناراضی بودند، به میدان آمد.

دردهه آخر سده بیستم تاجیکان بار دوم در دولت اسلامی افغانستان به رهبری پرفیسور استاد برهان الدین ربانی قدرت سیاسی را بدست گرفتند که دوری مقاومت نقطه‌ی چشمگیر در آن می‌باشد. هر چند در این میان تاجیکان در دهه‌ی هشتاد سده بیستم در حکومت ببرک کارمل که مسایل قومی در آن بسیار برجسته نبود، نیز نقش نسبتاً خوبی داشتند.

بنابراین می‌توان گفت که تاجیکان در جغرافیای افغانستان دوبار، یعنی در اوایل و در اواخر سده‌ی بیستم برای برپایی قیادت سیاسی به پا خاستند، هر دو بار پس از پیروزی کوتاه مدت شکست نظامی و سیاسی خوردند. البته عوامل بیرونی و درونی در این شکست‌ها نقش داشتند.

هرگاه عوامل بیرونی این شکست را کنار بگذاریم، عوامل درونی آن را می‌توان چنین برشمرد:

نبود اهداف روشن سیاسی و ملی در این خیزش‌ها؛ نبود تشکیلات سیاسی درون اجتماعی جامعه تاجیک؛ نبود رهبری سیاسی با دیدگاه راهبردی به پیشبرد مسایل سیاسی و اجتماعی تاجیک؛ نبود وحدت سیاسی و اجتماعی جامعه‌ی تاجیک (موجودیت فرقه‌گرایی، محل‌گرایی و گروه‌گرایی).

محل‌گرایی در نوبت خود بیشتر ناشی از دو عامل بود: نخست نبود تشکیلات سیاسی که جامعه را به گونه‌ی سراسری متحد سازد؛ دوم نداشتن زندگی کتلوی در یک ساحه‌ی جغرافیای گسترده و به هم پیوسته.

همینگونه بی‌پناه ماندن تاجیکان در روابط سیاسی و اجتماعی با جوامع و اقوام برادر، انزوای سیاسی در سطح منطقه و بین‌المللی، ناتوانی فرهنگ و ادبیات جامعه در پرورش فرهنگ و آگاهی و شعور سیاسی جامعه، مطلق اندیشی مذهبی و نداشتن رابطه با بخش‌های مهم جامعه تاجیک در داخل منطقه، عدم پایبندی رهبری سیاسی جامعه به راه‌ها و روش‌های دموکراتیک در انتخاب رهبران و هیأت رهبری، شکل‌گیری اتحادهای سیاسی با دیگران بر

پایه تعهدات شخصی و فردی نه برپایه یک مرام و برنامه سیاسی روشن، فراقومی اندیشی روشنفکران، احزاب و گروه‌های سیاسی و نهادهای مختلف جامعه‌ی تاجیک و بی توجهی به منافع خود جامعه تاجیک.

چند پارچگی جامعه تاجیک یکی از آفت‌ها بوده است. موجودیت صدها سازمان در سطح کشور با ترکیب بیشتر اجتماعی جامعه تاجیک و افزایش روز افزون شمار دیگر، اما این نهادها در یک مورد همسویی به یک همکاری سیاسی تمایل نشان ندادند و نمی دهند. موجودیت این مسئله به نفوذ حاکمیت سیاسی قبیلہ‌ای افغانستان، کشورهای منطقه و استخبارات بیرونی در همه تشکیلات سیاسی بستر گسترانیده است.

همزمان تاجیکان در بیش از سه سده‌ی پسین نه تنها از بسیاری حقوق مشروع خویش محروم بوده اند، بلکه در برابر همه‌ی خدمات نیک و جانفشانی‌ها، راستی و انصاف خویش از جانب حاکمان پشتون قبیلہ سالار و برتریخواه زیر فشار و سرکوب قرار گرفته‌اند، با پیمان شکنی روبه‌رو شده‌اند یا از پشت خنجر خورده‌اند. واقعیت و حقایق دوران زمان امیر عبدالرحمان خان، امان‌الله خان، نادر خان، حفیظ‌الله امین، طالبان و همین‌اکنون در حکومت خودکامه‌ی اشرف غنی احمدزی گواه بر این مدعا است.

واقعیت موجود جامعه‌ی تاجیک را در تنگنا و وضعیت دشواری قرار داده است. این وضعیت دشوار قتل عام‌های پی‌در پی جامعه‌ی تاجیک از نادر خان تا اکنون تاب و توان سازماندهی سیاسی منسجم را از تاجیکان گرفته است. حاکمیت خودکامه‌ی موجود با راه اندازی پروژه‌ی صلح قومی و اتکاء به استخبارات کشورهای ذینفع در مسئله‌ی افغانستان در تکمیل اسارت سیاسی و ملی بر جامعه‌ی تاجیک است.

مسئله‌ی دیگر نرسیدن جامعه به عدالت سیاسی و ملی است. جامعه‌ی تاجیک در دو نوبت قتل عام شده و یکبار دیگر نه تنها هیچگونه ضمانتی وجود ندارد که جلو خصومت فرقه‌های اجتماعی گرفته شود، بلکه این خصومت‌ها از طریق گروه خودکامه و عقده‌گشایی سیاسی و خودکامگی با ابزارهای نو

بیشتر از هر زمان دیگر در برابر جامعه‌ی تاجیک دامن زده می‌شود. هرچند این سیاست در برابر تاجیکان نو نیست، جامعه از زمان عبدالرحمن تا اکنون آنرا تجربه کرده است اما پهلوها و اندازهی آن از نگاه داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی به لحاظ کمی و کیفی افزایش پیدا کرده است. اکنون این وضعیت چه به گونه‌ی تاریخی آن از نظر گسترهی خون‌ریزی و کشتار جمعی افراد بیگناه جامعه و چه به شکل سیاسی آن، تشدید نمودن تعصبات فرقه و اجتماعی ادامه دارد. باز هم طرف اصلی حاکمیت خودکامه در این کشمکش‌های خونین رقابت و دشمنی، جامعه تاجیک است. همین واقعیت خونبار در جامعه‌ی سیاسی و اجتماعی تاجیک، وضعیت دشوار کنونی را به وجود آورده است. بی‌سرنوشتی سیاسی و نبود ضمانت حق تعیین سرنوشت ملی و سیاسی این جامعه را گوشزد می‌کند. این را باید گفت که وقتی از بی‌سرنوشتی ملی و سیاسی و حق تعیین سرنوشت ملی و سیاسی جامعه‌ی تاجیک بحث می‌کنیم، در واقع به طور غیر مستقیم از تحمیل شدن اراده دشمنان عدالت سیاسی و اجتماعی بر جامعه‌ی تاجیک نیز سخن می‌گوییم. تحمیل شدن اراده‌ی دشمنان عدالت بر جامعه تاجیک وضعیت ناهنجار دیگری را مطرح می‌کند که نرسیدن جامعه به اهداف عدالتخواهانه‌ی آن است.

اینکه چرا جامعه‌ی تاجیک با این همه قربانی‌های مادی و معنوی و قتل‌عام‌ها و سرکوب‌های خونین اجتماعی بازهم به سوی شکست سیاسی در حرکت است و ناکامی تلخ تاریخی را با مرگ و شکست تجربه می‌کند. مهم‌ترین عامل آن تجربه نا پذیر بودن و نداشتن دیدگاه راهبردی می‌باشد. ، تا وقتی جامعه‌ی تاجیک در کل و هر فرد آن عوامل شکست جامعه خویش را با طرح پرسش «چرا؟!» بررسی نکند و این پرسش را در برابر گونه و شیوه‌ی اندیشه نگذارد، شکست پوشش نخواهد شد. پوشش شکست جامعه‌ی تاجیک با تجربه اندوزی از فراز و فرودهای آن ممکن است. با نتیجه گیری از شکست‌ها، پیروزی‌ها و افتادن و برخاستن است که جامعه‌ی تاجیک با شیوه‌ی معقول فکری و منطقی با آرایش و بسیج نیروی اجتماعی توانمند به پیکار هوشیارانه و خردگرایانه فکری می‌رسد.

تاجیکان افغانستان، امروز در پیوند با مسایل حاکمیت سیاسی و قدرت دولتی، در موقعیت بسیار ضعیف و بدی قرار دارند. جایگاه شان نه این که سازگار با پایگاه، وزن و شعاع وجودی شان در حیات سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی به رسمیت شناخته نمی‌شود که در پایین ترین سطح رسیده است. در وضعیت موجود تاجیکان هر روز و هر لحظه بیشتر از پیش از قدرت سیاسی و اقتصادی به حاشیه رانده می‌شوند و چهره‌های تأثیر گذار، سرشناس و فعال تاجیک، یکی پی دیگر ترور فیزیکی و شخصیتی می‌شوند؛ پراکندگی و پاشیدگی وحشتناکی در میان تاجیکان کشور حاکم است؛ برنامه، هماهنگی، همسویی و همبستگی کارا در میان گروه‌های سیاسی و فرهنگی تاجیک به چشم نمی‌خورد.

واقعیت این است که جامعه تاجیک امروز آسیب پذیر ترین (اجتماع مردمی، هویتی) هستند که در دوصد سال گذشته، کمتر زمانی را به یاد می‌توان آورد که به آن مواجه شده باشند. آن گونه که پیشتر اشاره شد، تاجیکان در کنار روبه رو بودن با عوامل بیرونی، فاقد خود آگاهی ملی، اجتماعی، رهبر (رهبری)، سازمان، حزب فراگیر، طرح، برنامه، چشم انداز و راهبردملی برای آینده می‌باشند. این را هم نا گفته نگذاریم که نقش سران و معامله گران سودجو و بی‌خاصیت غیرملی تاجیک نیز در این بدبختی کمتر از عوامل دیگر نمی‌باشد. این امر تاجیکان را ملزم می‌سازد تا کار مبارزه و روشنگری درون تاجیکی ملی را نیز هم زمان نادیده نگیرند.

طبیعیست که چنین وضعیت برای تاجیکان نه تنها پسندیده نیست، بلکه یک توهین آشکار و چالش بزرگ به شمار می‌رود.

بنابراین، وضع ناگوار از تاجیکان به عنوان بخشی بزرگ جامعه‌ی افغانستان، می‌طلبد تا راه و چاره‌ی مناسب و کارا تری برای ماندن، نیرومند شدن و پیروزی، تثبیت جایگاه، پایگاه، منافع خاص خود شان و سرنوشت مشترک با دیگر باشندگان کشور در حال و آینده، بیاندیشند. در نهایت با زدودن آرمانگرایی و خیال پردازی، روش تفکر ملی و تاجیکانه را بر پایه واقعیت‌ها

ایجاد و پس از یک تحلیل ژرف و استراتژیژیک گذشته و حال شان، تصامیم و اقدامات استراتژیک را برپایه‌ی یک «زمینه‌ی فکری» پی ریزی نمایند؛ تا نه تنها بن مایه‌ی احساس غرور و انگیزه‌ی بالندگی و پویایی در نسل جوان گردد، بلکه نقشه‌ی راه در رسیدن به اهداف ملی راهبردی در زمینه‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی و روابط بیرونی برای تاجیکان باشد. این چیز است که در نبود آن تاجیکان با پیامدهای ناگوار در زمینه‌های نام برده گرفتار بودند و در آینده نیز روبه‌رو خواهند بود.

از این رو، ضرورت پی ریزی «زمینه‌ی فکری تاجیکان افغانستان برای عملکرد راهبردی، به عنوان هدف و اولویت اجتماعی و ملی هر نخبه و اندیشمند جامعه‌ی تاجیک می‌باشد که پی ریزی شود.

به پندارمن، «زمینه‌ی فکری (پایه‌ی اندیشه یا عقبه‌ی فکر) تاجیکان برای عملکرد راهبردی» باید براساس و مبنای رویکرد تاریخی و بررسی تحلیلی از گذشته‌ی دور و نزدیک تاجیکان؛ وضعیت فعلی تاجیکان، شکل گیرد، زیر بنا و پایه اندیشه را برای تحلیل، تصمیم و اقدامات استراتژیژیک تاجیکان برای آینده شکل دهد. یعنی، زمینه‌ی فکری تاجیکان برای عملکرد راهبردی (استراتژیژیک) برپایه رویکرد علمی و تحلیلی به گذشته‌های دور و نزدیک تاجیکان، واقعیت وضعیت موجود، ارزش‌های فرهنگی و تاریخی و ارزش‌های نوین جامعه‌ی بشری استوار باشد. داشتن «پایه‌ی اندیشه» تاجیکان را توانمند می‌سازد تا در برخورد به مسایل با رویکرد اثباتی (پازیتوو) و رویکرد هنجاری (نورماتیوو) متوصل شوند تا تحلیل، تصمیم و اقدام درست و راهبردی را انجام دهند.

من باور دارم طرحی که در روشنی از تاریخ، جغرافیا و فرهنگ شکل گیرد، مطالعه‌ی آن نه تنها آگاهی از تاریخ، جغرافیا، فرهنگ، جایگاه و پایگاه را در ذهن هر تاجیک تداعی و حس غرور و بالندگی و مالکیت را زنده می‌سازد، بلکه تاجیکان را قادر به انجام تحلیل وضعیت موجود، اتخاذ تصامیم و اقدامات راهبردی برای آینده می‌سازد.

ناگفته نگذارم که اندیشه‌ی تهیه این گونه یک طرح، از سال‌ها پیش به ویژه در بیش از دوسال نزد شماری از نخبگان و اندیشمندان تاجیک وجود داشته است و در این پیوند نشست‌هایی از راه دور و حضوری در سطح گروه‌های کاری پیش برده شده است تا این که در نشست مورخ ۵ / می / ۲۰۱۸ نخبگان تاجیک در اروپا (کشورهای آلمان) تکمیل این طرح به گروه کاری تخصصی واگذار شد. گروه کاری، کار بالای طرح را در سه بخش (تاجیکان در فرایند تاریخ؛ تاجیکان در وضعیت موجود افغانستان و راهبرد (چه باید کرد) تاجیکان برای آینده آغاز کرد، اما در نتیجه‌ی اختلاف دیدگاه‌ها میان اعضا، کار تکمیل آن در سه بخش به بن بست کشید. من که یکی از اعضای گروه کاری بودم و وظیفه ام نوشتن بخش سوم طرح بود، به کارم ادامه دادم و بخش سوم را که چشم انداز استراتژیک (چه باید کرد) برای آینده در بخش‌های سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و پیش بینی روابط بیرونی را در حد موجود آماده کردم و اینک آنرا به پیشگاه جامعه‌ی تاجیک افغانستان پیشکش می‌کنم.

باور دارم که تدوین این طرح تا حدی خلای موجود ناشی از حالت بی برنامه‌گی، پراگندگی، پاشیدگی، رویکرد واکنشی، بی تفاوتی، روزمره گی، خورده کاری، خود بزرگ بینی، کرختی، تماشاگری، بی باوری به یکدیگر را تا اندازه‌ی پر خواهد کرد. همین گونه تا اندازه‌ی سبب بیداری و برانگیختن احساس باور به خود، آگاهی از پیشینه‌ی پر بار و احساس بالندگی به آن، آگاهی از وضعیت حساس کنونی با دید و رویکرد علمی، درک نقاط ضعف و قوت خود، فرصت‌ها و چالش‌ها، شناخت ظرفیت‌های مادی معنوی و سرانجام ایجاد تفکر تاجیکانه یا تاجیکی اندیشی (خود آگاهی هویتی و فرهنگی، تمدنی، تاریخی، واقع‌گرایی و عملگرایی، نگاهی از بیرون به درون، پویایی، درک جایگاه و پایگاه خود و شناخت جایگاه و پایگاه مشروع دیگران و احترام به آن) و عملکرد راهبردی و در نهایت سرفرازی و رسیدن به جایگاه سزاوار در شأن جامعه‌ی تاجیک خواهد کردید.

زمینه‌ی فکری تاجیکان افغانستان برای عملکرد راهبردی (چه باید کردها)

آن گونه که آشکار است، طرح هر چشم انداز استراتژیژیک (نگاهی به آینده) نیازمند زمینه و عقبه‌ی فکری است که پایه و بن مایه‌ی آن بر واقعیت و رویکرد دانشی استوار باشد.

بنابراین به باور من، پایه زمینه‌ی فکری تاجیکان را نگاهی ژرف علمی و تحلیلی به پیشینه‌ی تاریخی (دور و نزدیک) و گرفتن درس‌های لازم از آن؛ بررسی وضعیت موجود؛ بررسی و شناخت توانایی‌ها (بلقوه و بلفعل)؛ فرصت‌ها و چالش‌ها و نقاط قوت و ضعف‌ها بسازد تا برشالوده‌ی آن گام‌های استوار، پایدار و راهبردی برای آینده برداشته شود. با چنین رویکرد تاجیکان می‌توانند گذشته‌ی تاریخی‌شان را بیاموزند و آینده را پیش بینی کنند، اما در گذشته باقی نمانند. چونکه تنها با تکیه به گذشته و میراث‌های کهن گره همه‌ی مشکلات امروزگشودنی نیست و راه برای آینده نمی‌تواند هموار گردد. بهتر به نظر می‌رسد که در کنار تکیه بر زیر بناهای فرهنگی تمدنی، به بهره‌گیری از دست آورده‌های فکری تمدنی معاصر و ظرفیت‌های درونی آن نیز توجه شود. هنگامی تاجیک دانست که تمدن بزرگی در پشتش قرار دارد و از دست آورده‌های فکری تمدنی معاصر بهره مند است، با باور به نفس بیش‌تر در همه زمینه‌های زندگی وارد اندیشه و عمل شده می‌تواند.

تعریف زمینه‌ی فکری برای عملکرد راهبردی:

«زمینه‌ی فکری تاجیکان افغانستان برای عملکردی راهبردی» عبارت از باور استوار بر مصدر عقلایی، رویکرد علمی؛ نگاه ژرف تحلیلی به گذشته‌ی دور و نزدیک زندگی اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، فرهنگی؛ آگاهی از تنگناها چالش‌ها و فرصت‌های کنونی جامعه تاجیک و بر پایه‌ی آن گرفتن تصمیم و برداشتن گام‌های راهبردی در زمینه‌های گوناگون زندگی می‌باشد.

این تعریفی است که پایه اندیشه‌ی تاجیکانه را برای تاجیکان فراهم می‌کند. اندیشه‌ی تاجیکانه یا (تاجیک اندیشی) در رویکرد و بارویکرد (کُنشی و واکنشی) باید پدیدار شود. پایه‌ی منطقی رویکرد کُنشی را پشتیوانه بزرگ فرهنگی، تمدنی، تاریخی و توانایی‌های بلفعل و بلقوه‌ی تاجیکان (جامعه تاجیک) و پایه‌ی منطقی رویکرد واکنشی را بازدارنده‌گی‌های (واقعی و احتمالی) در راستای پویایی و بالندگی فرهنگی، زبانی و تهدیدهای (واقعی و احتمالی) بر ارزش‌های هویتی، فرهنگی، جایگاه، خاستگاه و سرنوشت تاجیکان بسازد. در رویکرد کُنشی تکیه بر خود آگاهی هویتی، همگرایی، پرهیز از مطلق گرایی و ستیزه جویی؛ در رویکرد واکنشی تکیه بر عدالت گستری باید شود.

مرور و نگاه ژرف تحلیلی به پیشینه و گذشته‌ی دور و نزدیک، تحلیل و بررسی همه جانبه‌ی وضعیت موجود تاجیکان در حوزه‌های سیاست، اجتماع، اقتصاد، فرهنگ و روابط بیرونی هر تاجیک با درک و خردمند را به این نتیجه می‌رساند که تاجیکان افغانستان درگذشته‌ی نزدیک و در حال حاضر در وضعیت ناگوار، نامطلوب و نامتناسب به بار و شعاع وجودی شان قرار دارند.

بنابراین برای رهایی از وضعیت موجود و رسیدن به زندگی هدفمند، آسوده و دارای حقوق برابر شهروندی در کشور یگانه با هویت و تبارهای چند گانه، به پیش بینی و پی ریزی «چشم انداز روشن برای عملکرد راهبردی» در همه زمینه‌های زندگی نیازمند اند.

از این رو، پیشنهاد می‌کنم که دیدگاه‌های مهم، بنیادی به گونه‌ی هدفمند، روشمند و سامانمند برای عملکرد راهبردی تاجیکان در بخش‌های زیر پیگیری شود:

۱. در بخش سیاسی (اقتدار سیاسی)؛

۲. در بخش فرهنگی؛

۳. در بخش اقتصادی؛

۴. در بخش اجتماعی؛

۵. روابط بیرونی تاجیکان.

۱. در بخش سیاسی (اقتدار سیاسی)

تاجیکان از رهگذر راهبردی در زمینه‌ی سیاسی به مردم سالاری، عدالت و حقوق شهروندی باید باورمند باشند؛ در این پیوند برقراری نظام سیاسی مبتنی بر اصول دموکراسی و مردم سالاری، حاکمیت قانون، تفکیک قوه، احترام به حقوق مردم و استقلال قضایی را نیاز مبرم جامعه‌ی چند قومی و چند فرهنگی افغانستان بدانند. با چشم داشت به روندهای سیاسی که بیش از یک سده تا امروزه در افغانستان برای دولت سازی و ملت سازی به راه افتاده و نتیجه دلخواه در پی نداشته، نیاز دارند با نگهداشت هویت تباری و فرهنگی خود در روند ساختمان دولت ملی برای پی ریزی هویت ملی و سیاسی یگانه یکجا با دیگر گروه‌های تباری هم کنشی نمایند و برای رسیدن به این هدف اساسی کم از کم اقدامات راهبردی آتی را ضروری بشمارند:

□ طرح برنامه برای سازماندهی روابط انسانی و برادرانه و با حقوق برابر با اقوام و تبارهای دیگری که مردم افغانستان را تشکیل میدهند، باید یکی از اقدامات مهم تاجیکان باشد؛

□ تاجیکها پیش از همه جایگاه خود را در روند توسعه‌ی اجتماعی - سیاسی در گستره‌ی سیاسی و جغرافیای که امروز به نام افغانستان یاد می‌شود باید بدانند که، «کی هستند؟» و «چگونه تکامل کرده اند تا بدین جا رسیده اند؟» زیرا تاریخی که از سوی حاکمیت‌ها نگاشته شده است با واقعیت‌ها سازگار نبوده و واقعیت زندگی اجتماعی و سیاسی تاجیکان را بازتاب نمی‌دهد؛

□ تاجیکان باید به این باور برسند که تبار بی‌دولت، پایداری ندارد. از این رو بحث حاکمیت در تفکر سیاسی تاجیکی، روند دگرگونی‌های آن در جریان مدرن سازی جامعه‌ی امروزه تاجیک و همچنان اثرگذاری آنها بالای فرهنگ سیاسی مردم و حاکمیت با کاربرد تازه ترین یافته‌های دانش سیاسی، کار امروز و فردای نخبگان تاجیک را تشکیل بدهد.

□ تاجیکان باید از خود بپرسند که چرا تا هنوز موفق به داشتن دولت ملی و ملت در افغانستان نشده اند و عوامل بازدارندگی کدامها اند و چگونه می‌توانند به این اهداف برسند؟ در این پیوند پیش از همه باید بدانند که مهم ترین عامل این بوده که زمامداران و رهبران پنهانی و آشکار حکومتگر در کشور، افغانستان رازاده‌ی دولتی می‌دانند که آن را احمدخان ابدالی در سال ۱۷۴۷ درکندهار، درگوشه‌یی از خراسان برپا کرده و پسان‌ها بنام امپراتوری منطقه‌ای درانی‌شناسایی گردیده‌است. قرائت رسمی از پیشنه‌ی دولتمداری در افغانستان امروزی چنین است که آن را خلف این امپراتوری می‌دانند و افغان‌ها را درمقام یک قوم واحد؛ نه مجموعه‌ی ازقبایل جداگانه، بحیث «قوم دولت ساز و حکومتگر» و وارث تاج و تخت همان دولت می‌دانند.

حاکمیت قبایل که درواقع به گونه‌ی کنفدراسیون شکل گرفته بود، خیلی پیچیده بوده و تا امروز همانگونه پاییده است؛ در پیامد، دولت بحیث نهادی که در ذات خود بدیل قبیله می‌باشد، در افغانستان به نام یکی از قبایل یاد گردیده، ویژه‌گی‌های ساختار قبیله‌ای را نگهداری و استحکام بخشیده و از همین سبب به ابزار قبیله‌گرایی تبدیل گردیده است؛ حاکمیت متمرکز دولت افغانی بر بنیاد تنگ نظرانه‌ی ساختار قبیله‌ای برپا گردیده است.

□ تاجیکان برای بیرون کشیدن هویت کشور از انحصاریک قوم خاص و شریک ساختن تمامی باشندگان این سرزمین در هویت ملی با راه اندازی گفتمان برای تغییر نام کشور «افغانستان» از راه اجماع همگانی و ملی باید بکوشند؛ چون این نام برگزیده استعمار است و خود باشندگان در آن نقش نداشته اند. بنابراین، این نام بازتاب دهنده‌ی ساختار و ترکیب واقعی قومی در کشور نیست و هویت یک قوم خاص را بالای همه‌ی باشندگان این سرزمین تحمیل می‌کند. «افغانستان» خواندن این کشور و بر اساس آن «افغان» خواندن همه شهروندان کشور زیر پا نهادن و انکار هویت‌های ملی دیگران می‌باشد که در این کشور به شکل بومی بودند و اکنون حضور دارند. این امر آرامش روانی و ذهنی جامعه‌ی آگاه

غیر پشتون به ویژه تاجیکهای افغانستان را برهم زده است. همین گونه نام کشور «افغانستان» ظرفیت بازتاب تمدن، فرهنگ، هویت و تاریخ مردمان خراسان را ندارد که جایگزین آن شده است. بنابر همین منطق تاجیکان در این پیوند خواهان یک گفتمان جدی منطقی و علمی باشند و تغییر نام کشور را یکی از شرایط اساسی بقای مملکت بدانند. هر نام غیر قومی را که حاصل یک اجماع راستین ملی-کشوری باشد، بپذیرند.

□ تلاش مشترک با همه‌ی عدالتخواهان از اقوام دیگر برای زدودن نابرابری ملی، حاکمیت تک قومی و برپایی نظام عادلانه. در این راستا کوشش برای تغییر نظام سیاسی از نظام متمرکز (قوم محور) به نظام غیر متمرکز، شهروند محور و رسیدن به ثبات سیاسی؛ این امر باید در صدر خواست‌های عادلانه و انسانی تاجیکان قرار گیرد. در این پیوند ضرور است که تاجیکان پیش از همه باید بر سر گونه‌ی حاکمیت سیاسی در افغانستان که با خواست‌های مشروع و فرهنگی - تاریخی تاجیکان سازگار باشد، میان خود به توافق برسند؛

□ برگزیدن گزینه‌های گذار از نظام متمرکز به نظام نا متمرکز که در آن تفکیک قوا و تقسیم قدرت سیاسی در سطح مرکزی و محلی رعایت شود. پیشنهاد (نظام غیر متمرکز ریاستی پارلمانی یا جمهوری دموکراتیک فیدرال) به عنوان گزینه‌ها و راه حل.

البته تا اکنون در پیوند به مسئله نامتمرکز سازی حاکمیت سیاسی توافق همگانی در سطح کشور و در سطح جامعه‌ی تاجیک وجود ندارد. این بحث را جامعه تاجیک باید متکی بر منافع سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی در کلیت جامعه و با تصمیم روشن همه بخش‌ها (سیاسی، مدنی و فرهنگی) به میان کشد که کدام گونه‌ی نامتمرکز سازی را برگزینند و چه سودی در آن دارند؛ □ کار در جهت دستیابی به اجماع ملی مبنی بر اثبات ناکارا بودن نظام متمرکز در جامعه چند قومی افغانستان و بی پایه دانستن پافشاری بر پایداری آن و قناعت دادن قدرت‌های پشتیبان و مصلحتی خارجی دارای دلچسپی

در زمینه؛ چون امروزه، افغانستان دارای دولتی است که شکل گیری اش نافرمام، حاکمیتش ناکام، مدیریتش فاسد و ناتوان وجغرافیا اش لانهی تروریستان وقاچاق بران شناخته شده است؛ به مفهوم واقعی آن، نه دولتی دارد و نه ملتی شده است؛ کشور یست که تمامیت ارضی، استقلال سیاسی، یگانگی و حاکمیت ملی اش پرسش برانگیز شده است؛ افغانستان سرزمینی ست پاره پاره و چندگانه؛ درین کشور باور مردم نسبت به دولت از بین رفته و روابط میان اقوام، مذاهب، احزاب سیاسی، نخبگان نظامی- سیاسی و چهره های داوطلب حکومتگری خصمانه می باشد؛ به گفته معروف «همه با همه درگیرند». چنین ناهمگونی اجتماعی و بی باوری قومی، قبیله ای و مذهبی سد راه شکل گیری شعور همگانی ملی گردیده و روند همگرایی ملی، تکامل دولتی - سیاسی و سرانجام مدیریت دولتی را خیلی پیچیده و ناشدنی کرده است؛

□ پیروی از یک زمینهی فکری (چارچوب نظری) روشن، جامع و راهبردی در پیوند به برپایی حاکمیت (نهادهای عالی دولتی چون پارلمان و دیگر نهادهای تصمیم گیر و شوراها برپایه رأی برابر حقوق شهروندی، اما در تعیین وگزینش کادرها بر پایه سهم متناسب نمایندگان قومی؛

□ تکیه بر واقعیت ها و خرد سیاسی، شناخت هویت، جایگاه و پایگاه واقعی خویش، اعتماد به نفس و رعایت قاعدهی بازی در میدان سیاست افغانستان و زدودن تلقینات، دوری از دلبستگی های آرمان گرایانه؛

□ تقویت حس حق مالکیت بر کشور، زعامت و اقتدار برپایه حقوق شهروندی و پرورش این حس در وجود خود، خانواده و جامعه تاجیک؛

□ کوشش در راستای برطرف کردن چالش های بازدارنده در اجرای عدالت در توزیع اقتدار سیاسی و درآمد ملی که نبود آن سبب ستم، نفاق ملی و بحران اعتماد سیاسی میان اقوام و گروه های سیاسی در کشور گردیده و خواهد گردید؛

□ گذار از تک روشنگری به نهادهایی که از خود سیاست، فلسفه ی وجودی،

- اهداف بلند مدت، برنامه و چشم انداز کلان و راهبردی دارند؛
- آمادگی و گرایش به کار مشترک سیاسی با اقوام دیگر و جریان‌های سیاسی در چارچوب یک نظام سیاسی واحد و فراهم آوری بستر و زمینه مشارکت، سازنده و کارا؛
- داشتن چشم انداز روشن و دسته بندی اهداف راهبردی به افق زمانی و دسته بندی آن برپایه اولویت‌ها در قالب برنامه‌های کوتاه مدت، میان مدت و دراز مدت؛
- تاجیکان همه حرکت‌های دادخواهانه اقوام دیگر را در جهت درهم کوبیدن و از میان برداشتن بی عدالتی ملی و قومی در افغانستان تأیید و پشتیبانی کنند و در صورتی که منافع راهبردی شان ایجاب کند، با آن حرکت‌ها و خیزش‌ها، همراه و هم گام شوند؛
- رویکرد تاجیکان افغانستان (خراسان پیشین) به مسئله دوستی و دشمنی، یک رویکرد واقع‌بینانه، پویا و بر بنیاد منافع واقعی تاجیکان در لحظه‌ها و مقطع‌های گوناگون باید باشد؛
- تاجیکان در هر حالت تعامل با منطق سود و زیان را از یاد نبرند؛ چون بیشتر در جامعه‌ی تاجیک دیده شده از این که بروند مسایل را براساس سود و زیان بررسی کنند، خجالت می‌کشند و می‌روند زیر شعارهای کلی اخلاقی کلانی خود را پنهان می‌کنند، در حالی که همه کم و بیش گرفتار همین منطق سود و زیان در زندگی عملی خود هستند. پیروی از این منطق در زمینه‌ی سیاسی باید بسیار مهم و طبیعی برای تاجیکان باشد؛
- کوشش در دادن پیام روشن مبتنی بر عدالتخواهی و هم دیگر پذیری در پرتو منافع کلان و راهبردی تاجیکان؛ البته پیام تاجیکان به همه‌ی اقوام ساکن در کشور پیام شیرین هم میهنی، هم دلی، هم دیگر پذیری، با همزیستن آبرومدانه، عادلانه و انسانی باشد. تاجیکان به هیچ قومی دشمنی نداشته و در پی ویرانی ارزش‌ها، هویت، فرهنگ و منافع مشروع هیچ فرد و هیچ قومی نباید باشند. تاجیکان خود را پاسدار تساهل، تسامح،

همزیستی مسالمت آمیز و رضاکارانه و عاری از خشونت و کشمکش و جنگ و دشمنی بدانند؛

□ تلاش در راستای فراهم آوری بستر اجرای عدالت در سهم تاجیکان از رأس تا بدنه‌ی دولت و حکومت بر پایه‌ی اصل سزاواری و حضور فزیک‌شان در کشور؛

از رهگذر راهبردی تولید شیوه‌ی اندیشه (طرز فکر) بر مبنای خرد، آشنایی با دستاوردهای علمی و فنی روز، واقعیت‌های تاریخی و فرهنگ ملی، زدودن ذهنیت‌های بی پایه چون «نمی‌توانیم، حق‌شان است» و یا به اصطلاح «شوله‌ی خود بخور و پرده خود را بکن و...» و برانگیختن اعتماد به نفس تاجیکان در به چالش کشاندن و بی پایه خواندن «دکترین قبیله‌گرایی که گویا حاکمیت حق یک قبیله و ثبات در گروهی حاکمیت پشتون است و قانع کردن منطقه و جهان در این زمینه نیز بسیار اهمیت دارد.

در این پیوند دیدیم که تاجیکان در سه نوبت: دهه دوم، دهه هشتاد و دهه نود سده‌ی بیستم در وجود امیر حبیب‌الله «خادم دین رسول‌الله»، ببرک «کارمل» و برهان‌الدین «ربانی» ظرفیتی از خود در اداره کشور نشان دادند و ذهنیت‌های ساختگی و بی پایه را زیر پرسش بردند.

همین گونه در بخش سیاسی وقتی تاجیکان بینند که در کشور بر همه افتخارات ملی مهر افغانی (پشتونی) زده می‌شود و قاعده‌ی بازی در میدان سیاسی افغانستان قومی است و به ارزش‌های دمکراتیک نوین چون حقوق فردی و شهروندی ارج گذاشته نمی‌شود، سودمند نیست که در این متن یک آرمان‌گرایی فراقومی باشند. در چنین حالت خردمندانه خواهد بود که در حاشیه نمانند، با پیروی از قاعده‌ی بازی از حاشیه به متن وارد شوند، از این راه به اهداف کلان ملی و شهروندی برسند. بنابراین نیاز است که هر تاجیک به عنوان یک فرد (شهروند مسؤل) رویکرد آگاهانه و واقع‌بینانه به وضعیت داشته باشد.

شاید پاره‌یی از تاجیک‌ها باشند که بنا بر عوامل گوناگون با این روش دید موافقت نداشته باشند. ملاحظه‌ها و دیدگاه‌هایی از این دست را مطرح کنند:

«وقتی تاجیکان ادعای زعامت و رهبری را در سطح ملی دارند، چگونه می‌توانند تباری فکرکنند، یا اینکه طرح چنین دیدگاه، تاجیکان را از جایگاهی هویت فرا قومی، فرهنگی - تمدنی شان پایان می‌آورد.» از این رو بر تاجیک اندیشی خرده می‌گیرند و آنرا نامتناسب با اجتماع مترقی و ارزش‌های نوین می‌شمارند. به برداشت من این گونه دیدگاه ناشی از سطحی نگری، کوتاه بینی و آرمان گرایی است، یا این که زیرتأثیر احساسات و تب تعبدی، تلقینی و ایدئولوژیکی قرار دارد که در ذات خود دایره تنگی می‌باشد.

از نظر آرمانی و عاطفی می‌توان چنین فکر کرد اما در زندگی واقعی شما با پدیده‌ی تمامیت خواهی، افزون طلبی و تبعیض روبه رو هستید. در چنین شرایط نه تنها که به هدف دلخواه نمی‌رسید بلکه داشته‌ها و ارزش‌های خود را نیز از دست می‌دهید. چگونه ممکن است در وضعیتی که همه، قومی فکر می‌کنند، شما تنها فراقومی فکر کنید. روشن است که فراقومی فکر کردن در چنین حالت منطقی و خرد پسند نیست. به زبان اقتصادی کالای شما در این بازار خریداری ندارد، پس لازم است که کالای مطابق نیاز همین بازار را عرضه کنید. به بیان دیگر شما نمی‌توانید به هدف شکار ماهی بزرگ با تور (جال) دارای سوراخ‌های بزرگ در دریایی بروید که ماهی‌های موجود در آن کوچکتر از سوراخ‌های جال شما باشد. در چنین حالت خردپسند خواهد بود که جال را دیگر کنید.»

این شمار تاجیک‌ها باید متوجه شوند که نه آرمان همبستگی کارگران (پرولتاریا) جهان مارکس و نه آرمان اخوان مسلمین (مسلمان برادر هم اند) و نه آرمان آن‌هایی که خود را شهروند جهان (جهان وطن) و بی وطن پدری خواندند و نه هم هومنیسم که بهترین نمونه‌ی اندیشه‌ی انسانی است، حتا در پیشرفته‌ترین و مدرن‌ترین کشورهای جهان قابل اجرا و به واقعیت مبدل شده اند. چه بسا که شماری از این برداشت‌های و دیدگاه منسوخ و از رده خارج هم شده است.

بنابر این برای پایان دادن به وضعیت ناگوار موجود، جامعه‌ی تاجیک ناگزیر است تا تحلیل واقعی از وضعیت و شناسایی عوامل را انجام دهد و اهداف روشن راهبردی در زمینه‌های سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و برقراری روابط بیرونی را پی ریزی کند و پیام آنرا به همه بخش‌های جامعه تاجیک برساند، تا این امر پایه‌ی اندیشه‌ی سیاست فردی، نهادهای سیاسی و اجتماعی آن شود و جامعه پیام پذیرایی اجتماعی پیدا کند. چون تاخود جامعه برای تغییر حرکت نکند، همه‌ی برنامه‌ها در سطح یک گرایش فکری باقی می‌ماند و راه به جای نمی‌رسد. از این رو تدوین اهداف روشن در بخش سیاسی برای عملکرد راهبردی نیاز مهم جامعه‌ی تاجیک می‌باشد.

خلاصه:

تاجیکان در بخش سیاسی ناگزیراند در دو میدان برای رسیدن به هدف یگانه (برپایی نظام دموکراتیک مبتنی بر عدالت اجتماعی و حقوق شهروندی) مبارزه کنند:

۱. درمیدان ملی با رویکرد فراقومی یکجا با عناصر ملی اندیش و باورمند به مردم سالاری، عدالت اجتماعی، حقوق شهروندی و سایر ارزش‌های جامعه‌ی نوین امروز از دیگر اقوام کشور. این روش و رویکرد از دید تاجیکان اصلی و پایه‌ای باشد، چون که هدف راهبردی و نهایی همین است، اما در شرایط امروز کشور این خواست، اگر نگویم آرمانی که بسیار دشوار و حتی غیر عملی می‌باشد. بنابراین برای رسیدن به این هدف، ناگزیر مبارزه‌ی موازی را در متن قومی که بدبختانه قاعده‌ی بازی سیاست در افغانستان شده است، نیز پیگیری شود. یعنی تاجیک ناگزیر است دو شناسه (وابستگی قومی درمیدان قومی و شهروند در میدان ملی) داشته باشد.

۲. در میدان قومی با رویکرد (قومی) برای تثبیت جایگاه و پایگاه و وزنه‌ی واقعی تاجیک‌ها در جامعه چند قومی و چند فرهنگی؛ چون بادر یغ قاعده‌ی

بازی سیاست در افغانستان قومی است، ناکزیر تا وقتی که این وضعیت حاکم باشد به قاعده‌ی آن تن بدهند. اما در هر حالت در تفکر و داوری از مطلق‌گرایی دوری جویند.

افزون بر آن، بیان ریاضی، منافع مشترک (اقوام) تابعی از منافع فردی (قوم) است. در این متن (کانتکتست) هیچ چیزی از منافع فردی (در اینجا قومی) از دید تاجیک‌ها نباید فراتر باشد. البته این به معنی آن نباشد که حقوق دیگران احترام و شناخته نشود. عین خواست را تاجیکان برای دیگر اقوام هم به رسمیت بشناسند.

واژه‌های کلیدی:

زمینه فکر (در بالا تعریف شد)

تاجیک‌اندیشی (تفکر تاجیکانه)

«تاجیک‌اندیشی (تفکر تاجیکانه) چیزی نیست به جزء خود آگاهی ملی، فرهنگی، هویتی و گذار از آرمانگرایی به واقعگرایی، عملگرایی و پرهیز از مطلق‌گرایی و ستیزه‌جویی؛ نگرشی از جزء بکل و از کل به جزء (روش استقرایی، روش قیاسی)؛ نگاهی از بیرون به درون در عین آگاهی از شش کنار خود. به همین گونه، تاجیک‌اندیشی نوع نگرش و نگاه یک تاجیک به جایگاه، پیشینه فرهنگی، تمدنی و تاریخی، وضعیت حال و چشم انداز به آینده می‌باشد. در این معنا، تاجیک‌اندیشی تفکر مجرد نه، بلکه اندیشه‌ی پویا و عملی در درک و شناخت هویت و ارزش‌های خود و احترام به هویت و ارزش‌های دیگران می‌باشد. چنین رفتار با منطق، اصول حقوق، دین و اخلاق سازگار می‌باشد و در برابر تاجیک‌گرایی که یک رویکرد قوم‌گرایانه و منفی است قرار دارد.»

روش استقرایی (induction) - حرکت فکراز جز به کل در نتیجه‌گیری.

روش قیاسی (deduction) - حرکت فکر از کل به جزء در نتیجه‌گیری.

همه‌ی اشیای عینی در سیستم ارتباط متقابل قرار دارند، که برای مطالعه و

تدقیق آن از روش (متد) استقرایی و روش (متد) قیاسی استفاده بعمل می‌آید.

❧ ناسیونالیسم

ناسیونالیسم در تعبیر اول یعنی استقلال طلبی و تحقق حق تعیین سرنوشت می‌باشد اما ناسیونالیسم به معنای دوم یک ایدئولوژی سیاسی است بر مبنای برتری نژادی، فرهنگی، و سیادت سیاسی و اقتصادی یک قوم بر دیگر اقوام. طبیعی‌ست که احساس برتری خواهانه، حفظ سیادت و انحصار طلبی سیاسی- اقتصادی یک گروه اجتماعی، یک قوم، یک قبیله بر سایر گروه‌های اجتماعی، نمودهای دیگری از این ایدئولوژی مخرب و خطرناک ناسیونالیسم اند.

بنابراین در مفهوم نخست، یک ملت (nation) در مقام بدست آوردن حق تعیین سرنوشت و استقلال سیاسی خود است، بدون این‌که تمدن، فرهنگ، مذهب، موقعیت سیاسی- اقتصادی و منافع خود را برتر و مقدم بر ملت‌های دیگر به شمار برد. اما در تعبیر دوم با یک ایدئولوژی نژادپرستانه، برتری خواهانه (هژمونیک) و زیاده‌خواه و در نتیجه متجاوز سر و کار داریم مثل ناسیونال-سوسیالیسم در آلمان نازی یا فاشیسم ایتالیا، که مشابه آن در کشورهای دیگر هم بوده است. در افغانستان نیز به تعبیر پسندیده آن توجه نشد.

❧ هویت ملی

وقتی می‌گوییم هویت ملی، یعنی از هویت منسوب به یک ملت سخن می‌گوییم. باید گفت که طی حدود ۲۰۰ تا ۲۵۰ سال گذشته، از زمانی که به مرور دولت-ملت‌ها (État nations) به معنای مدرن به وجود آمدند، یعنی پس از نیمه‌ی دوم قرن هجدهم، برای نخستین بار در اعلامیه‌ی حقوق بشر و شهروند ۱۷۸۹ فرانسه، مفهوم ملت تعریف شد و در فرهنگ سیاسی جای گرفت. از آن به بعد تا به امروز، درباره‌ی ملت و هویت ملی تعاریف زیادی شده و متأسفانه از داخل این تعاریف نیز ایدئولوژی‌های دهشتناک، جهان‌سوز و

ملت سوز، مثل فاشیسم و ناسیونال سوسیالیسم و نازیسم به وجود آمدند و منجر به جنگ جهانی دوم و حوادث وحشتناک آن دوران در نیمه‌ی نخست قرن بیستم شدند.

با توجه به همین تجربه بود که از حدود ۳۰ یا ۴۰ سال گذشته تا به امروز تعاریف جدیدی عرضه شده‌اند. امروز با توجه به شکل دولت‌ها، تعریفی که از نظر جامعه‌شناسی و در فرهنگ سیاسی دموکراتیک مقبولیت یافته این است که وقتی می‌گوییم هویت ملی، از احساسی حرف می‌زنیم که هر فرد در خود حس می‌کند که به یک ملت وابستگی دارد و میان او و این ملت ویژگی‌های مشترک وجود دارند.

بحث درباره‌ی این ویژگی‌ها در گذشته نیز زیاد بود و الان هم هست که علت این مباحث به تعریفی که از ملت داریم، برمی‌گردد. در گذشته می‌گفتند اشتراک در نژاد یکی از خصوصیات مشترک ملت‌ها است، اما در سال‌های اخیر مشخص شد که ایده‌ی «نژاد مشترک» هم از نظر علمی، با توجه به تعریفی که ما در زیست‌شناسی داریم، و هم از دیدگاه جامعه‌شناسی، هیچ مبنایی ندارد. همچنین در گذشته می‌گفتند، ملت، یعنی مجموعه مردمی که ویژگی‌ها، وابستگی‌ها و خصوصیت‌های مشترک دارند و این خصوصیت‌های مشترک را در زبان، مذهب، سنت، یا شیوه و نوع زندگی آن مردم سراغ می‌کردند. اما امروز در بسیاری از کشورهای زیر اقتدار یک دولت، یک ملت با چندین زبان و چندین مذهب و چندین سنت و فرهنگ زیست می‌کند.

امروزه مفروضات گذشته متروک شده‌اند و ملت مجموعه افرادی است که در یک سرزمین و به تعبیر حقوق بین‌الملل در یک کشور زندگی می‌کنند و بر اساس گذشته‌ی تاریخی و خاطره‌ی جمعی مشترک، سرنوشت امروزشان را رقم می‌زنند و میل و اراده به زندگی با یکدیگر دارند.

در این تعریف «تاریخ گذشته» و «میل به زندگی با یکدیگر» دو عنصر اساسی در تعریف مفهوم ملت به شمار می‌آیند. هم گذشته‌ی تاریخی است که موجب نزدیکی و همبستگی افراد به یکدیگر می‌شود و هم اینکه امروز و

در شرایط کنونی، این مردم، با آن خاطره‌ی جمعی و احساس همبستگی و وابستگی همچنان می‌خواهند که این زندگی مشترک را در کنار هم و در سرزمینی که از آن گذشته‌ی تاریخی به یادگار مانده، ادامه دهند. این تعریفی است که با موازین حقوق بشر، آزادی، برابری و اصولی که دولت حقوق‌مدار (Etat de droit, Rul of law) بر آن استوار است، مطابقت دارد. با چنین تعریفی است که می‌توانیم ببینیم مردمی که یک ملت را تشکیل می‌دهند، علاوه بر خصوصیات مشترکی که دارند و آن گذشته‌ی تاریخی که به ارث برده‌اند، همچنان می‌خواهند با هم زندگی کنند، زیرا که سرنوشت مشترک دارند. در چنین زمینه‌یی‌ست که مسئله‌ی حقوق مردم مطرح می‌شود و از آنجا است که با مفهوم جدیدی به عنوان «شهروندی» (citoyenneté) سر و کار داریم.

۰۲ دربخش اجتماعی

تاجیکان در بخش اجتماعی به تأمین برابری و رعایت حقوق اساسی همه‌ی شهروندان (اقوام و گروه‌های گوناگون اثنیکی و مذهبی) باید بر مبنای قانون باورمند باشند و در این راه کوشش فردی و مشترک را لازم بشمارند. از دید تاجیکانه هرگونه تبعیض (جنسیتی، نژادی، سنی، جوان و پیر، مذهبی، منشاء اجتماعی...) باید مردود باشد.

تاجیکان پیش از هر تصمیم و اقدام در بخش اجتماعی، تحلیل و بررسی فرصت‌ها و چالش‌ها، نقاط ضعف و قوت و عوامل تأثیر گذار بر آن را در سطح کل جامعه و جامعه‌ی تاجیک به گونه‌ی ویژه باید ضروری بدانند.

چالش‌ها:

۱. مهمترین چالش و ضعف از دید تاجیکانه نبود سیاست‌های درست و کارای ملی در راستای فراهم آوری شرایط برابر کار، نظام تأمینات اجتماعی (بیمه، مدد معاش به افراد کم درآمد، معلول، معیوب، بازماندگان شهداء، بیوه‌ها و اطفال یتیم)، کمک‌های اولیه طبی و آموزش ابتدایی، متوسط و عالی رایگان با توجه به اثر پذیری از عملکرد « نظام اقتصادی بازار»، نبود راهکار شفاف و عادلانه تعیین معاشات در بخش‌های مختلف و اجرای تبعیض قومی در گماشتن و گزینش کارمندان دولت، عدم توجه به معضل مهاجران، بیجا شده گان داخلی و برگشت کنندگان، بی توجهی یا کم توجهی به معتادان مواد مخدر که در کنار بیکاری مشکل جدی اجتماعی، می‌باشند؛

۲. فقر اقتصادی، به عنوان پدیده‌ی اقتصادی- اجتماعی که ریشه و پیشینه‌ی درازی در کشور و در میان اجتماع تاجیکان دارد که پیامدهای ناگوار اجتماعی آن فراوان است؛

۳. نا حل گذاشتن اسکان کوچی و دادن امتیازهای غیرعادلانه سیاسی و

اقتصادی به آنها و تأکید به سیاست‌های جایابی نادرست (ناقلین) به مناطق دیگر، محروم ساختن مردمان بومی بیشتر تاجیکان از زمین و خانه‌های شان همیشه یک مشکل جدی اجتماعی بوده و هست. این امر بصورت عام در کشور و در سطح جامعه‌ی تاجیک خطر آفرین و چالش زا به شمار می‌آید؛

۴. پراکندگی محلات زیست تاجیکان که تاحدی مشکل را در برقراری روابط نزدیک و همبستگی آنها سبب گردیده است.

فرصت‌ها:

۱. موجودیت نیروی بسنده‌ی بشری (سرمایه‌ی بشری) در سطح کل جامعه و در سطح جامعه‌ی تاجیک؛ دلچسپی به آموزش‌های عالی علمی و فنی و داشتن تخصص، دانش و مهارت‌های روز؛ نیاز واشتقاق به کار در بخش‌های تولیدی و خدماتی؛ امکانات بلقوه‌ی داخلی، و فراهم ساختن مساعدت‌های خارجی یک نقطه‌ی قوت می‌تواند عنوان شود که در نوبت خود فرصت به شمار می‌روند.

عوامل تاثیر گذار داخلی بر چالش‌ها و ضعف‌ها، نبود اراده، احساس و فهم (مدیریت استراتژی) در سطح ملی و نبود منابع کافی در دسترس تاجیکان و نداشتن جایگاه لازم در تصمیم‌گیری‌ها و سیاست‌گذاری می‌تواند، باشد.

عوامل اثر گذار داخلی بر فرصت‌ها عبارت از آگاهی روز افزون در میان لایه‌های اجتماعی کشور و از جمله تاجیکان از حقوق و ظرفیت‌های شان می‌باشد.

عوامل اثر گذار خارجی (منفی)- سوء استفاده از اختلافات قومی و سیاست‌های قوم‌محور حکومت‌های افغانستان و مداخله‌ی کشورهای همسایه و کشورهای دور به این بهانه می‌باشد.

عوامل اثر گذار خارجی (مثبت)

هر گاه چالش‌های نامبرده به فرصت تبدیل شوند و تلاش در برقراری روابط

نیک با همسایه‌ها و استفاده از ظرفیت‌های مشترک صرف نظر از جغرافیای سیاسی اقوام صورت گیرد، بی گمان این امر می‌تواند از عوامل مثبت تأثیر گذار خارجی به شمار رود.

در این فرایند به چشمداشت دینفعان (اقوام) در بازی باید توجه شود و پس از بررسی آن تصمیم به برگزیدن گزینه گردد. چون برابری و عدالت اجتماعی براساس قانون خواست همه اقوام به استثنای (دسته‌ی افزون طلب) است، بهتر است تاجیکان این خواست مشترک را با جلب همکاری و در مشارکت با اقوام دیگر به عنوان گزینه برگزینند و راهکار عملی آن را پیش از همه در آوردن تغییر و اصلاح در قوانین و سیاست گذاری‌ها، مدیریت و مشارکت بجویند.

اقدامات استراتژیک (چه باید کرد ها) در بخش اجتماعی

□ تاجیکان پیش از همه نقش خود و جامعه‌ی تاجیک را به حیث یک جزء در نظام اجتماعی افغانستان به عنوان یک کل به درستی بشناسند. چون نظام عبارت از مجموعه‌ی از اجزای به هم وابسته که در راه نیل به هدف‌های معین هماهنگ هستند، می‌باشد. از آن جا که عملکرد درست هر نظام بستگی به عملکرد هماهنگ و قانونمند اجزای آن است، نیاز است که تاجیکان با روش از جزء به کل و از کل به جزء که دو روش علمی اند، در این پیوند پی رویی کنند؛

□ تاجیکان برای دسترسی به پیشرفت، توسعه و رفاه ملی مبتنی بر عدالت اجتماعی و رعایت حقوق شهروندی تلاش پیگیر نمایند و در راستای برپایی همبستگی، همگرایی و همزیستی مسالمت آمیز با دیگر اقوام و باشندگان این مرز بوم بکوشند و در برابر هرگونه تعصب به عنوان یک اصل ایستاده‌گی نمایند؛

□ انسان بودن و شهروند بودن برای هر تاجیک باید اصل باشد. تاجیکان باید به این باور برسند که تا عدالت در اختیار و در خدمت همه‌ی شهروندان کشور قرار نگیرد، تاجیکان به تنهایی به عدالت نمی‌رسند. در این راستا

رعایت حقوق بشر و حقوق شهروند را ضروری بشمارند)؛

□ تاجیکان باید به وسیله نمایندگان شان در قوه مقننه کشور در اصلاح قوانین موجود و تصویب قوانین مطابق بر نیاز روز بکوشند؛

□ تاجیکان باید در وارد نمودن فشار بالای حکومت برای بهبود شرایط کار و درآمد، مالیه و خدمات اجتماعی در همه ی لایه های جامعه (کارگران، کارمندان، پیشه وران و صنعتگران، علمای دین (روحانیون)، منسوبین نظامی، آموزگاران مکتبها و اساتید دانشگاهها سهم فعال بگیرند)؛

□ تاجیکان باید برای زدودن تبعیض در معاشات که در نتیجه اصلاحات اداری ملکی بوجود آمده تلاش کنند؛

□ تاجیکان باید به هدف به دست آوردن جایگاه سزاوار در همه لایه های جامعه با رویکرد رقابتی بکوشند؛

□ تاجیکان طرفدار اسکان کوچیها در جای مناسب که بتوانند هم زیست کنند و هم به پیشه مالداري شان بپردازند، باشند. چون وقتی کوچی ساکن شد، مانند دیگر شهروندان از همه امتیازات برابر بهره مند می شود. در این صورت زمینه بهره برداری های سیاسی و قومی در مظلوم نمایی کوچیها و قایل شدن تبعیض به اصطلاح مثبت که اکنون امتیازاتی را به گونه ی ناعادلانه در اختیار دارند، بی بنیاد می شود. به این گونه جلو اسکان کوچیها در مناطق تاجیک نشین و اجرای سیاست های که سبب تخریب بافت و ساختار اجتماعی می گردد گرفته خواهد شد؛

□ کوشش برای وادار کردن دولت به هدف روی دست گرفتن برنامه های کارا و قابل اجرا برای کاهش و نابودی اعتیاد به مواد مخدر در کل کشور و مناطق تاجیک نشین. در این زمینه تاجیکان خود نیز ابتکار عمل را در دست بگیرند و از خانواده های شان آغاز نمایند و تنها چشم به راه اقدامات دولت نباشند؛

□ کوشش در راستای فراهم کردن زمینه و سهولت های مناسب به وسیله دولت و بخش خصوصی برای فعالیت سازمان های اجتماعی، فرهنگی و خدمات

شهری در شهرها و روستاهای کشور به ویژه مناطق تاجیک نشین؛
□ تلاش برای تضمین حضور متوازن تاجیکان در تمام مؤسسات دولتی
و عامه کشور؛

□ تأمین حقوق زنان تاجیک در تمامی عرصه‌های زندگی، توجه به امور زنان
یک امر مهم و حیاتی است که بی پروایی در آن قابل توجیه نمی‌باشد. زنان
تاجیک باید با در نظر داشت سنت‌ها و ارزش‌های دینی و فرهنگی که در
جامعه‌ی تاجیک وجود دارد، بصورت درست، عادلانه و پسندیده به حقوق
خویش دست یابند. بی بند و باری و افراط‌گرایی در این زمینه بیشترین
زیان‌های بزرگ را برای بانوان و دوشیزگان تاجیک به ارمغان خواهد آورد؛

□ توجه به دشواری‌ها و نابسامانی‌هایی که نسل جوان تاجیک از آن
رنج می‌برد و سبب به هدر رفتن نیرو و زندگی‌شان می‌گردد. نسل جوان
بزرگترین سرمایه انسانی مردم تاجیک است که رسیده گی به امور آن از
جدی‌ترین خواست‌های تاجیکان باید باشد.

□ توجه جدی به آموزش و پرورش کودکان به عنوان سرمایه‌های انسانی و
آینده سازان جامعه؛ کوشش در فراهم آوری زمینه‌هایی که نوجوانان زیر
سن را از مشغولیت‌های شاقه در کارخانه‌ها و روی جاده بی‌نیاز گرداند،
صورت گیرد؛

□ رویدست گرفتن برنامه‌های درست برای رفع بیکاری، فقر، بی‌سوادی
و دیگر بدبختی‌هایی که دامنگیر مردم تاجیک می‌باشد. این امر باید در
سطح خانواده و اجتماع پیگیری شود؛

□ توجه به امور بهداشتی مردم تاجیک و در دست گرفتن برنامه‌های سودمند
و موثر برای رسیدگی به مشکلات بهداشتی تاجیکان. این امر باید در
سطح خانواده و اجتماع پیگیری شود؛

□ توجه به وضعیت سالمندان به عنوان وظیفه‌ی انسانی و اخلاقی هر
خانواده‌ی تاجیک و در چارچوب برنامه‌های ارایه خدمات و مراقبت‌های
اجتماعی در سطح کشور دنبال شود؛

□ توجه به مسکن گزین شدن مهاجران برگشته از خارج تاجیک در محلات زیست اولی از راه برنامه‌های دولت و سازمان ملل متحد و تلاش در بهره‌گیری از امکانات تاجیکان مهاجر در بیرون کشور؛

خلاصه:

همه‌ی اهداف باید در زمینه‌ی اجتماعی با آگاهی پوره و دید راهبردی هم در چوکات امکانات خودی و هم با کوشش مشترک با دیگر بازیگران (اقوام) در سطح امکانات ملی دنبال شود؛ چون بیشتر این اهداف را اقوام دیگر نیز دارند، رسیدن به آن همکاری و بسیج نیرو را در سطح کشور می‌طلبد. از این رو تاجیکان با رویکرد تاجیک‌اندیشانه به حل مسئله در دو سطح همزمان باید تلاش کنند.

واژه‌های کلیدی:

□ تاجیکان : به روایت تاریخ در هنگام گشوده شدن خراسان به دست مسلمان‌ها، بخش بزرگ ساکنین این سرزمین را مردمانی تشکیل می‌داند که از شاخه‌ی هند و اروپایی نژاد آریین بودند که بعداً به نام تاجیک شهرت یافتند و از باشندگان بومی سرزمین‌های آریانا و خراسان به گونه‌ی شهر نشین و روستا نشین بیشتر به پیشه‌ی بازرگانی و کشاورزی می‌پرداختند و یکی از سازمانه‌های اساسی جمعیت افغانستان می‌باشند. در پیوند به مبداء این واژه نظرهای جداگانه وجود دارد. شماری کلمه‌ی تاجیک را دارای ریشه‌ی محلی و بومی می‌شمارند و برای اثبات گفته خود از نبشته‌ی «چانک کین» سفیر چین که در سال ۱۲۸ پیش از میلاد از سرزمین‌های واقع در کناره‌ی رود جیحون دیدن کرده بود، نقل قول می‌کنند و می‌نویسد: «در باختر مردمانی به نام «تاهیا» سکونت داشتند که در شهرهای محصور به دیوار زندگی می‌کردند و به بازرگانی می‌پرداختند.» از آنجا که به موجب قواعد زبان شناسی کلمه ی «تاهیا» می‌تواند شکل چینی کلمه‌ی تاجیک باشد، این احتمال تقویت می‌شود که استعمال کلمه‌ی تاجیک بر ورود عربها به خراسان پیشینه داشته

(مسبوق بوده)، ریشه محلی داشته باشد. برخلاف دیدی برخی که گویا تاجیک صورتی از کلمه «تازی» می‌باشد. (فرهنگ، میر محمد صدیق» افغانستان در پنج قرن اخیر» تهران، بهار ۱۳۸۵)، دهقان نام دیگر تاجیک که در قدیم به ایرانی اصیل صاحب ملک و زمین اعم از ده نشین و شهرنشین گفته می‌شد و مقابل تازی وبری پنداشته می‌شده که چادرنشین و بدوی بودند. (لغتنامه دهخدا، سرواژه‌ی «دهقان»). در لغتنامه آکسفورد تاجیک را «یک پارسی» و کسی که نه عرب و نه ترک باشد، تعریف شده است. تاجیک نام قبایل «داها» بوده، پارت‌ها و اشکانیان «دئی»، «تاجیک» و «دجیک» خوانده می‌شدند.

میرزا شکور زاده، پژوهشگر تاجیک و نویسنده کتاب «تاجیکان در مسیر تاریخ» می‌گوید: واژه‌ی «تاجیک» در ادبیات کلاسیکی فارسی زیاد کاربرد شده و کاربرد آن غالباً در برابر ترک و عرب صورت گرفته است.

کوچی: به مردمان خانه به دوش و مالدار برخلاف (شهرنشین و ده نشین) گفته می‌شود. شمار کوچی‌ها را در ترکیب جمعیت کشور بر اساس احصائیه‌ی سال (۱۹۸۶) نزدیک به ۱,۵ میلیون تن تخمین زده اند. هرچند که این رقم نمی‌تواند معتبر باشد، چون که در کشور تا اکنون سرشماری کامل و معیاری صورت نگرفته است. در سرشماری سال ۱۳۵۸ که بنابر مشکلات جنگ در سه بر چهار (۳/۴) حصه مملکت اجرا گردید و باقی سنجش‌ها به رویت آن پیگیری شد. «قابل تذکر است که ژورنالستان طی مصاحبه‌یی با حفیظ الله امین راجع به قوم کوچی سوال کردند، نامبرده بدون سند و غیرمسئولانه تعداد کوچی را ۲,۷ میلیون وانمود ساخت، و متعاقباً به اداره‌ی مرکزی احصائیه هدایت داد تا نفوس کوچی را ۲,۷ یا ۲,۹ میلیون نفر در نشرات احصائیوی خود وانمود سازد. در سرشماری سال ۱۹۷۹ نفوس کوچی‌ها ۸۰۰۰۰۰ (هشتصد هزار) نفر تخمین شده بود که به چاپ نرسید».

وعده اسکان کوچی‌ها و نیمه کوچی‌ها حتی در سال‌های حکومت شاه محمود خان داده شده بود که در آن وقت شمار شان در حدود کمتر از یک میلیون تخمین زده می‌شد.

۳- در بخش اقتصادی

تاجیکان این را بدانند که افغانستان دارای منابع بسنده‌ی طبیعی و بشری برای رشد، توسعه و رفاه ملی است. این که چرا تا اکنون نتوانسته به رشد، توسعه و رفاه برسد، علت یا علل گوناگون دارد. ازدید من همه‌ی علل در این زمینه در یک علت اساسی گره خورده و آن عبارت از نبود دیدگاه، نیت و سیاست‌های هدفمند ملی و راهبردی، رهبری دلسوز و آگاه، به اصطلاح امروز (رهبری و مدیریت استراتژیک) در بکارگیری کارایی این منابع می‌باشد. البته عوامل داخلی و خارجی یاد شده در بخش سیاسی بالای بخش اقتصادی نیز می‌تواند اثر گذار باشد.

افزون برآن، شناخت درست از نظام اقتصادی، پیشینه و گونه‌ی شکل‌گیری آن در افغانستان نیز مهم است. چون که نظام اقتصادی افغانستان تا حد بسیاری در رابطه با پیشینه‌ی تاریخی این کشور شکل گرفته است، بر پایه‌ی کرنولوژی، نظام اقتصاد افغانستان در سده‌های هفدهم و هجدهم، نوزدهم با محوریت کشاورزی، در آخر سده نوزدهم پدیده صنعت ماشینی پدیدار می‌گردد، از نیمه‌ی نخست سده بیستم با محوریت زراعت و صنعت و از نیمه دوم سده بیستم تا اکنون با محوریت زراعت و صنعت و خدمات استوار می‌باشد. بنابراین گزینش مدل اقتصادی افغانستان در چارچوب نظام اقتصاد بازار برای کشور و برای تاجیکان نیز باید اهمیت داشته باشد. نگاه تحلیلی و راهبردی تاجیکان از وضعیت اقتصادی (شناسایی نقاط ضعف و قوت و چالش‌ها و فرصت‌ها و عوامل تأثیرگذار بر آن)!

نقاط عمده ضعف:

□ در سطح ملی نداشتن نمایندگی با صلاحیت و آشنا با دانش اقتصادی روز و مدیریت استراتژیک در مقامات تصمیم‌گیری و سیاست‌گذاری

کلان مملکت که در چوکات سیاست‌های کلان ملی مزیت‌ها و نیازهای جامعه تاجیک را بازتاب دهد.

□ در سطح درون جامعه‌ی تاجیک، نا آگاهی از توانمندی و نقش تاجیکان در دانش، فن، مهارت، تولید و خدمات (تولید داخلی و درآمد ملی)، وجود پراکندگی در پندار و کردار تاجیکان می‌باشد؛

□ ناتوانی در بکارگیری از منابع مالی، پولی و سرمایه‌ی بشری جامعه‌ی تاجیک و کار در راستای بلند بردن نقش و جایگاه آن در سطح کلان ملی.

نقاط قوت

□ در سطح ملی، حضور گسترده در تولید زراعتی و باغداری و حضور قناعت‌بخش در صنایع و خدمات؛

□ آگاهی نسبی نسل جوان از منافع و شناخت نقاط ضعف و آسیب پذیر در بازی‌های اقتصادی؛

□ دسترسی نسبی به دانش و فن و مهارت‌های روز در کسب و کار (بیزنس) در سطح ملی و بین المللی.

□ در سطح درون جامعه تاجیک، دسترسی نسبی به منابع مالی، پولی و سرمایه بشری.

چالش‌ها در زمینه، اقتصادی

□ موقعیت جغرافیایی (در کنار محاط به خشکه بودن کشور که مشکل کلان ملی است، موقعیت زیست تاجیکان نیز در بسیاری نقاط برای زندگی و کار بسیار مساعد نمی‌باشد)؛

□ نبود سیاست‌های موثر در بهره برداری از منابع (طبیعی و بشری) در سطح ملی و در سطح جامعه‌ی تاجیک؛

□ نبود بستر رشد متوازن و میکانیسم توزیع عادلانه‌ی درآمد و ثروت ملی در کشور که در نتیجه‌ی آن جامعه‌ی تاجیک نیز متأثر گردیده است؛

□ موجودیت نگاه سلیقه ای و سیاسی به طرح و اجرای برنامه‌های اقتصادی در سطح ملی که به اثر آن تاجیکان از مزایای آن بی بهره مانده اند.

□ ...

عوامل تأثیرگذار

□ وجود دولت‌های متمرکز با اجرای سیاست‌های اقتصادی مبتنی بر رجحان منافع خانوادگی، گروهی، قومی و منطقه‌ای که سبب شده تا استعدادهای فرصت رشد را در توسعه ملی پیدا نکنند و منابع مالی کارا هزینه نشوند و زمینه‌ی سهمگیری متناسب نمایندگی اقوام از جمله تاجیکها در تصمیم‌گیری و سیاست‌گذاری، مدیریت و رهبری اقتصادی فراهم نگردد؛

□ نبود زمینه‌ی فکری روشن، منطقی و راهبردی و به ویژه نبود باور به نفس تاجیکان در ادعای مالکیت بر منابع و ثروت ملی و زعامت کشور؛

□ ناسازگاری اخلاق رهبران و مدیران حکومت‌های متمرکز با مسولیت و وظیفه‌ی شان (بسیاری از زمام‌داران گذشته در جریان مأموریت زیر تأثیر اخلاق و فرهنگ خانوادگی، قبیله‌ای و قومی شان قرار داشتند و هنوز هم دارند، چنانکه در گرفتن تصمیم‌های مهم در سطح ملی این ذهنیت نمایان گردیده است)، به گونه‌یی که هر عمل را نخست بر محور همین انگیزه محک زده‌اند و چه بسا در تحمیل آن ستم نیز روا داشته‌اند. در نتیجه تسلط این ذهنیت، عدالت اجتماعی که تقسیم عادلانه درآمد و استفاده از فرصت‌ها و امکانات برابر که جوهر آن است، در سطح کشور اجرا نگردیده است. این حالت در عین برانگیختن نارضایتی مردم، انگیزه، تحرک و تبارز استعدادهای و ابتکارات (عامل مهم در توسعه) را از میان برده است. شوربختانه این شیوه تا امروز که دهی دوم سده بیست و یکم است، ادامه دارد. در حالی که لازم است به مسائل امروز (سده بیست و یکم) با دیدگاه، اندیشه و شیوه‌ی رهبری و مدیریت سده بیست و یکم برخورد گردد و گام‌های عملی موثر و بنیادی در زمینه برداشته شود).

این را هم ناگفته نگذارم که بررسی و مرور بیش از یک سده و واقعیت‌های موجود نشان می‌دهد که نظام متمرکز (قوم محور) نه تنها قادر به استفاده از منابع سرشار بلقوهی طبیعی، بشری و توسعه اقتصادی نشده بلکه با ساختار جمعیتی (گوناگونی قومی، زبانی، مذهبی و...) آن نیز سازگاری ندارد.

فرصت‌ها

موجودیت منابع طبیعی در کشور: - زمین، معادن، آب، اقلیم مساعد، موقعیت جغرافیایی سیاسی و اقتصادی، نیروی جوان انسانی، مشروط به اینکه این ظرفیت‌های بالقوه به بالفعل تبدیل گردانیده شوند و در راستای توسعه و رفاه متوازن به کار گرفته شوند. البته بیداری و آگاهی خود تاجیکان در این زمینه شرط می‌باشد.

تصمیم راهبردی (استراتیژیک)

در فرآیند تصمیم‌گیری تاجیکان پیش از همه به مطالعه‌ی خواست دیگر بازیگران ذینفع (اقوام و گروه‌ها اتنیکی، شهروندان)، شناسایی گزینه‌ها و راه‌های حل استراتیژیک و پس از آن به ارزیابی و گزینش گزینه‌های راهبردی ملی نیاز دارند. تاجیکان از خواست دیگر بازیگران (اقوام) باید خود را آگاه بسازند و پس از آن تصمیم به برگزیدن گزینه بگیرند. انتخاب نخبگان قوم پشتون روشن است (تداوم تمرکز اقتدار)، اما باید تلاش شود تا دیگر اقوام و گروه‌ها و مردم عام پشتون از معایب نظام متمرکز آگاه و قانع شوند و سپس همکاری شان برای کار مشترک جلب گردد؛ چون ثابت شده که نظام متمرکز، ناسازگار با طبیعت اجتماعی افغانستان است، از اینرو پافشاری در پیگیری آن پیامدی به جز هدر دادن منابع، زمان و فرصت‌ها، بی‌عدالتی، خرابی وضعیت اقتصادی، تشدید اختلافات قومی و گیرماندن در توسعه نیافتگی، چیزی دیگر در پی نخواهد داشت.

بنابراین وقت آن رسیده است که با تکیه بر خرد جمعی، واقعیت‌های موجود،

تجارب تاریخی کشور و جهان، بالای گزینه‌ی مناسب که گنجایش و ظرفیت فراهم آوری بستر رشد و توسعه‌ی اقتصادی سازگار با ساختار جامعه و فراهم کننده‌ی دموکراسی و عدالت اجتماعی باشد، اندیشید و به نظام و شیوه‌ی دولت داری و مدیریت اقتصادی ناکام نقطه پایان گذاشته شود.

با توجه به آنچه که در بالا گفته شد، گزینه‌ی مطلوب از دید تاجیکان «نظام غیر متمرکز سیاسی» و «مدل اقتصادی مختلط» در چارچوب نظام اقتصاد بازار موجود که با واقعیت‌های کشور سازگاری دارد، باشد.

افزون براین، مدل‌های اقتصاد مختلط در جهان از موفقیت‌های برخوردار هستند. به گونه‌ی مثال، «اقتصاد بازار اجتماعی» در آلمان، و «دولت رفاه» در هلند، بلجیم، سویدن و بسیاری کشورهای سرمایه داری و صنعتی پیشرفته که براساس عالی‌ترین مرحله‌ی نظام فکری سرمایه داری «اقتصاد رفاه» پس از مراحل عدم مداخله‌ی لیبرالیسم (لسه فر) و نئولیبرالیسم در جهان شکل گرفته است، می‌باشد.

راهکار عملی و تشکیل «مدل اقتصادی مختلط افغانستان» به رعایت مرحله‌ی گذار نیاز دارد که در فرایند آن نه تنها از بخش کم درآمد پشتیبانی شود، بلکه بستر لازم برای عملکرد اقتصاد بازار تدریجی فراهم می‌گردد. همزمان بی‌نظمی‌های بازار با مداخله‌ی دولت به سامان در آورده شده و در نهایت بسوی «اقتصادی بازار اجتماعی و دولت رفاه با ویژه‌گی افغانستان» به پیش برود.

اقدامات استراتژیک (چه باید کرد؟!)

☐ کوشش در رستای فراهم آوری طرح و تدوین برنامه‌ی توسعه‌ی اقتصادی مبتنی بر دیدگاه ملی و راهبردی؛

☐ جدیت و پیگیری در انتخاب مدل اقتصادی در چارچوب نظام اقتصاد بازار؛

☐ تلاش در محدود ساختن و قطع روند تصمیم گیری ها، سیاست گذاری

- و برنامه ریزی‌ها به شیوه‌ی سلیقه‌ای، زیاده خواهی و انحصار قومی؛
- کوشش برای اصلاح قانون مالیات (جمع آوری درآمد‌ها) و قانون توزیع و با توزیع عادلانه‌ی درآمد به سطح انفرادی و کشور (توسعه‌ی متوازن) به وسیله‌ی میکانسیم بودجه؛
- استفاده‌ی کارا از سرمایه‌های مادی و معنوی تاجیکان به منظور پیشرفت کشور و جامعه‌ی تاجیک؛
- تلاش در آموزش و پرورش افراد جامعه به ویژه تاجیکان و تبدیل آنها به سرمایه بشری؛
- تلاش در بکارگیری کارا از منابع طبیعی و دیگر منابع برای توسعه و رفاه همگانی؛
- مبارزه‌ی جدی برای کاهش فقر در کشور و در جامعه‌ی تاجیک؛
- توجه به نگهداری درست محیط زیست و جلوگیری از تباهی انسان‌ها، حیوانات، آب‌ها، جنگلات، هوا و خاک در سطح ملی و مناطق تاجیک نشین. هم چنان جلوگیری از تاراج منابع طبیعی بخش‌های تاجیک نشین کشور؛
- رونق بخشیدن کارهای تولیدی در مناطق تاجیکان؛ پیشکش کردن طرح‌های ابتکاری برای ساختن کارخانه‌های بزرگ و کوچک در جهت صنعتی شدن و رونق اقتصادی؛
- تشویق و تقویت صنایع دستی و تولیدات محلی تاجیکان و یافتن راه آسان برای سودآور ساختن فعالیت‌ها در این عرصه؛
- رونق بخشیدن بازارهای تجارتي، مالی و کار از طریق تشویق سرمایه گذاران داخلی و خارجی در مناطق تاجیک نشین؛
- توجه به زراعت و مالداري و به روز سازی تولید و بهره گیری از دست‌آورد های فناوری روز در این بخش‌ها؛
- کار برای تأسیس یک نهاد مالی (بانک یا صندوق تعاونی) درون قومی برای گردآوری پول‌های راکد تاجیکان و سرمایه گذاری آن در بخش‌های

اجتماعی، آموزشی، فرهنگی، بهداشتی و تولیدی؛

□ ایجاد نهادهای اقتصادی (مالی، صنعتی، تجارتي، زراعتی و خدماتی و سرمایه گذاری) تاجیکان و پذیرفتن تبعیض مثبت به سود تاجیکان و مناطق زیست آنها؛

□ تلاش برای جلب سرمایه‌های مهاجران تاجیک افغانستانی برای سرمایه گذاری در کشور و به ویژه در مناطق تاجیک نشین و فراهم سازی زمینه کار برای بیکاران تاجیک؛

□ سنجیدن سود و زیان هر معامله‌ی اقتصادی (در سطح فردی و کشوری) پیش از گرفتن تصمیم و اقدام. به همین گونه برپایی روابط و پیوندهای اقتصادی آگاهانه در همه‌ی سطوح.

خلاصه:

همه‌ی تلاش‌ها در بخش اقتصادی باید بر پایه‌ی زمینه‌ی فکری برای عملکرد راهبردی و تفکر تاجیکانه در سطح درون تاجیکی و در سطح ملی موازی و هماهنگ پیگیری شود تا از انرژی، منابع و امکانات به گونه‌ی کارا و چند برابر کارگرفته شود. در این معنا رویکرد تاجیکان بر پایه‌ی روش علمی «نگاهی از جز به کل و از کل به جز» در تحلیل‌ها، تصمیم‌ها و اقدامات در همه‌ی مسایل در حوزه‌ی اقتصادی استوار باشد.

- واژه‌های کلیدی:

□ نظام: براساس «تئوری عمومی نظام‌ها» نظام عبارت است از مجموعه‌یی از اجزای به هم وابسته که در راه نیل به هدف‌های معین هماهنگ هستند.

□ نظام اقتصادی: نظام یا سامانه‌ی اقتصادی (Economic System) - همه‌ی رخداد جریان‌های اقتصادی در جامعه مبتنی بر روابط مالکیت و شکل‌های سازمانی فعال در آن، نظام اقتصادی آن جامعه را ارایه می‌کند.

□ مدل اقتصادی افغانستان: عبارت است از مدل مختلط باویژه‌گی افغانستان.

□ مرحله گذار: به زمانی گفته می‌شود که در جریان آن یک رشته چاره اندیشی و اقدامات ضروری انجام می‌شود تا بستر برای گذار از یک نظام اقتصادی به نظام اقتصادی دیگر فراهم گردد.

□ سیاست اقتصادی: سیاست اقتصادی (Economic Policy) مداخله مستقیم و غیر مستقیم دولت‌ها در امور اقتصادی به منظور هدایت آن در راستای اهداف کلی تعیین شده در چارچوب نظام اقتصادی می‌باشد.

□ طرح: به پروژه‌های کوتاه مدت (بیشتر برای یک سال) گفته می‌شود.

□ برنامه: به طرح‌های بیشتر از یک سال گفته می‌شود که دارای اهداف و زمانبندی اجرای اهداف باشد. البته اصطلاح برنامه‌ی کوتاه مدت، میان مدت و دراز مدت نیز رایج است. در این صورت باز هم افق زمانی مطرح است که برپایه آن اصطلاحات (طرح، برنامه و چشم انداز) به کار برده می‌شود.

۴ ، دربخش فرهنگی

هر جامعه از راه فرهنگ در تاریخ خود از خود فراتر می‌رود و به پیشرفت می‌رسد و زیر تأثیر آن زندگی انسانی را از گهواره تا گور فرا می‌گیرد، از این جاست که فرهنگ را می‌توان چون مجموعه‌ی شیوه‌های زندگی و مرگ یک جامعه تعریف کرد. بنابراین، گسترش و نگهداری فرهنگ و ارزش‌های فرهنگی (رمز و معیارهای ارزشی) باید از اهداف راهبردی (استراتژیکی) تاجیکان باشد. هر تاجیک باید این ارزش‌ها را بشناسد، بداند، در رشد، گسترش، نگهداری و پشتیبانی از آن آگاهانه بکوشد.

تحلیل راهبردی

در وضعیت موجود بیسوادی اکثریت جامعه به ویژه در میان تاجیکان و در نتیجه بی‌خبری از جایگاه فرهنگی و تمدنی تاجیکان در آفرینش افتخارات در گذرگاه تاریخ و نبود همفکری، همبستگی و انسجام کاری میان کانون‌های فرهنگی، نبودن سنجش دقیق از ظرفیت موجود در این زمینه می‌تواند به عنوان نقاط ضعف مطرح باشند. آگاهی و خود آگاهی هویتی و فرهنگی نسل جوان و آموزش دیده‌ی تاجیک، غنای فرهنگی و کهنه‌گی ناپذیری بسیاری از ارزش‌های فرهنگی (برخورداری از ارزش به روز بودن) از نقاط بارز قوت به شمار می‌رود. عوامل تأثیر گذار (چالش‌زا و فرصت‌ساز) در این زمینه را می‌تواند به دوبرخش تقسیم کرد:

۱- داخلی - اجرا و تحمیل سیاست‌های فرهنگ ستیز حاکمیت‌های برتری طلب و قوم محور که پیوسته بصورت ساختگی در پویایی فرهنگ و زبان تاجیک بازدارنده و چالش‌زا بوده‌اند. در مقابل، بیداری نسل جوان و دسترسی به تکنولوژی پیشرفته‌ی روز (اطلاعات، رسانه‌ها، اینترنت، کتابخانه‌های الکترونی، زبان‌های خارجی، دانشگاه‌ها و مراکز آموزشی...) بی‌گمان از فرصت‌ها به شمار می‌روند.

۲- خارجی- اثرات پروسه جهانی شدن، دست درازی و در بسیاری موارد غصب و تصاحب ارزش‌های فرهنگی تمدنی مشترک و بازتاب انحصاری آن در سطح بین‌المللی و جهانی به وسیله شماری از کشورهای همسایه می‌تواند چالش‌زا باشد. اما توسعه ارتباطات، دانستن زبان‌های خارجی و دسترسی به منابع دست اول و معتبر علمی و پژوهشی، همکاری در زمینه‌های فرهنگی و هنری، گشایش نمایشگاه‌ها و کارگاه‌های آموزشی، انجام پژوهش‌های فرهنگی و کاوش‌های باستان‌شناسی و داد و ستدهای فرهنگی می‌توانند در شمار فرصت‌ها بیایند.

تصمیم راهبردی

چون این اهداف منحصر به تاجیکان نمی‌باشد و بازیگران دیگر (اقوام و گروه‌ها) نیز عین اهداف و خواست را دارند و نفع خودشان را در میدان بازی دنبال می‌کنند و گزینه‌ها را شناسایی نموده براساس آن در انتخاب گزینه تصمیم می‌گیرند. تاجیکان نیز باید با رعایت این قاعده با پیش‌بینی از انتظارات دیگران گزینه خود را شناسایی و پس از ارزیابی در گزینش آن تصمیم بگیرند. یعنی با وجود داشتن برخی ویژگی‌های فرهنگی منحصر به فرد دارای اشتراک با دیگر اقوام در فرهنگ کلان در سطح ملی (چندین فرهنگی) نیز هستند.

بنابر این لازم است با رویکرد به روش‌های از جز به کل (induction) و از کل به جز (deduction) در گزینش گزینه پردازند و این رویکرد را در دیگر بخش‌ها هم در نظر داشته باشند. گزینه‌ی مورد نظر از دید تاجیکان «پیگیری اهداف در چارچوب سیاست مشترک فرهنگی با حفظ اصالت ارزش‌های منحصر به فرد جامعه تاجیک» باید باشد.

اقدامات راهبردی (چه باید کرد)

□ پی‌ریزی تفکر ملی تاجیکانه (تاجیک اندیشی)، آموزش، آشنایی و پیروی هر تاجیک از آن؛ چون که، تفکر تاجیکانه یا تاجیک اندیشی چیزی نیست

به جزء خود آگاهی ملی- فرهنگی، هویتی و گذار از آرمانگرایی به واقعگرایی و عملگرایی؛ نگرشی از جزء بکل و از کل به جزء؛ نگاهی از بیرون به درون در عین آگاهی از شش جهت به خود. به همین گونه، تاجیک اندیشی نوع نگرش و نگاه یک تاجیک به جایگاه، پیشینه فرهنگی، تمدنی و تاریخی، وضعیت حال و چشم انداز به آینده است. در این معنا، تاجیک اندیشی نه تفکر مجرد بلکه اندیشه پویا و عملی در درک و شناخت هویت و ارزش‌های خود و احترام به هویت و ارزش‌های دیگران می‌باشد.

البته عناصری دیگری نیز می‌تواند به آن افزود شود. مانند: پاسداری از زبان پارسی- دری، فرهنگ، هویت و منافع واقعی تاجیکان به عنوان رکن اصلی خط مشی زندگی، ایستاده‌گی در برابر هرگونه پارسی ستیزی و هر گونه سیاستی که هویت تاجیکی را کم‌رنک سازد و سبب کسست رشته پیوند این مردمان کهن سال از ریشه‌های تاریخ تمدن و فرهنگ شان گردد. یعنی تعیین خطوط قرمز. ایجاد اعتماد به نفس و برانگیختن انگیزه در تاجیک به هدف گذار از روزمره‌گی به اهداف استراتژیک و دوراندیشانه؛

□ پرهیز از خود بزرگبینی و پیکار در برابر هرگونه تمامیت خواهی و برتری جویی؛
□ دوری از تکروی و تلاش در همدلی و همبستگی میان تاجیکها و دیگر اقوام در کشور؛
□ دوری جستن از شیوه‌های از خودکشی و بیگانه پروری.

بنابر این، تفکر تاجیکانه بر پایه نگرش عملی و رویکرد اثباتی و هنجاری- ارزشی استوار بوده و می‌تواند زمینه‌ی اندیشه برای عملکرد راهبردی تاجیکان قرار بگیرد.

□ درک ضرورت تاجیکانه اندیشی. - واقعیت این است که تاجیکان پس از تهاجم عربها و تورکها و مغولها و همچنان پس از حاکمیت قبایل پشتون در این سرزمین، هر چند حاکمیت دولتی را از دست داده بودند و نقش اول را در قدرت سیاسی نداشتند، اما حاکمیت فرهنگی خویش را بر جامعه حفظ کرده بودند. اما در شرایط کنونی، آن وضعیت نیز برهم خورده است

و امروز نه تنها دیگر کسی حاضر نیست به آن گردن نهد، بلکه بی مهری، تعصب و تلاش‌های دیوانه‌واری ازسوی (حاکمیت تمامیت خواهی قبیله‌گرا) نیز در برابر آن جریان دارد، همینگونه با کوشش‌های هم‌میهنان اوزبیک برای رشد و پویایی زبان شان که بی گمان حق طبیعی و اساسی آنها است، نقش زبان پارسی در مناطق اوزبیک نشین رو به کاهش و به حاشیه رفتن است، که همه نمایانگر این حقیقت است که حاکمیت فرهنگی تاجیکان و فارسیوان‌ها در حال کاهش و از میان رفتن می‌باشد.

بنابراین وضع ناگوار کنونی از تاجیکان می‌طلبد که راه و چاره‌ی بهتر و کارا تر را برای پایداری، نیرومندی و پویایی فرهنگ جامعه‌ی خویش بیاندیشند. تاجیک‌ها، به دلیل نداشتن تفکر تاجیکانه، سال‌هاست در خدمت دیگران بوده‌اند و به خود هیچ خدمتی نکرده‌اند. بنابراین پر کردن این خالیگاه (نداشتن تفکر راهبردی تاجیکی) نیاز جدی امروز جامعه‌ی تاجیک است. به باور من این خالیگاه را می‌توان با دو رویکرد پرکرد:

۱. رویکرد کنشی: تاجیک‌ها منطق و پایه‌ی پوره برای چنین اندیشیدن را دارند که ظرفیت‌های بلفعل و بلقوه فرهنگی تمدنی شان است. یعنی فرهنگ و تمدن بزرگ را در پشت دارند، زبانی به پیشینه‌ی تاریخی و پیوستگی بی‌گسست بیش از ۱۱۰۰ سال دارند و ریشه‌های کهن آن تا اوستایی در ۳۰۰۰ سال پیش هم ردیابی می‌شود. زبان مادری شان در این مدت زبان شعر، ادب، شرعیت، عرفان، تجارت، اداره و سیاست و فراملتی بوده و یکی از زبان‌های کهن و درخشانده بر تارک ادبیات کلاسیک و دومین زبان در اسلام است.

۲. رویکرد واکنشی: چون که ارزش‌های فرهنگی، زبانی، جایگاه، خاستگاه و سرنوشت آینده شان دچار تهدید است، یعنی با ستم و بی‌عدالتی روبرو هستند.

در هر دو رویکرد تاجیکان دارای انگیزه هستند و باید با انگیزه، آگاهانه و خردمندانه در همه زمینه‌های زندگی اندیشه و عمل کنند.

□ تعریف رمز (کود)های ارزش‌های فرهنگی چون زبان، ادبیات، سنت‌ها و افتخارات ادبی و هنری و غیره. ذهن آگاه هر تاجیک باید به این رمزا آشنا باشد و به مانند « دستگاه شناسایی خطر » به محض احساس خطر در حریمش بصورت خودکار به واکنش منطقی و متناسب فعال گردد. یعنی به سان چشم و دوربین‌های هوشمند عمل کند. رمزا خطوط قرمزی هستند که هیچ کس اجازه گذشتن از آن را ندارد. به معنای دیگر، ترسیم، تعریف و تعیین میدان جذب و دفع در معیارهای تعریف شده.

□ شناسایی و درک درست از فرهنگ و ارزش‌های فرهنگی و معنوی تاجیکان، تلاش در گسترش، پویایی و نگهداری از آن.

برای اجرای این مهم اقدامات زیر مطرح باید باشد:

□ توجه به سواد تاجیکان، یعنی باسواد بودن و باسواد شدن به هر وسیله ممکن؛ منظور از سواد، سواد اساسی، سواد علمی و سواد تحلیلی می‌باشد. زیرا بدون توانایی خواندن، نوشتن و تحلیل علمی در شرایط امروز نمی‌توان موفقانه زیست و به فرهنگ و ارزش‌های آن پی برد و از آن پشتیبانی و نگهداری کرد؛

□ تشویق نسل جوان به مرور حافظه‌ی تمدنی - فرهنگی؛ چون باخبری از تاریخ، جغرافیه، فرهنگ، تمدن و هویت، سبب انگیزه و احساس بالندگی در نسل جوان می‌گردد،

□ تشویق و گسترش فرهنگ کتاب‌خوانی (به منظور بلند بردن سطح معلومات و آشنایی با ارزش‌های فرهنگی)؛

□ استفاده از ضرب‌المثل، گفته‌ها و نکته‌های پارسی در گفتار و نوشتار در زندگی روزانه، دانشگاهی و پژوهشی به هدف نگهداری پویایی آن. چون در اندیشه و گفته‌های بزرگان پیشین جوهر و بن مایه‌یی وجود دارد که از نظر گذشت زمان کهنه کی پذیری ندارد، یعنی به روز می‌باشد؛

□ برپایی گفتمان‌ها، سیمینارها، همایش‌ها وگردهمایی‌های فرهنگی وادبی

در سطوح گوناگون در درون و بیرون کشور، راه اندازی نمایشگاه‌های هنری، کارگاه‌های آموزشی؛

تشویق به انجام کارهای ابتکاری و خلاق از جمله نوشتن و خلق آثار علمی و فرهنگی همین‌گونه ترجمه آثار علمی و فرهنگی، تشویق هنر سینما و تولید فلم به زبان پارسی؛

نگهداری و کمک به رشد میراث‌های فرهنگی چون رسم الخط، ادبیات (عامیانه با لهجه‌های گوناگون محیطی)، رسم و سنت‌های منحصر به فرد تاجیکان (فلکلور مردم)؛

استفاده‌ی منسجم، کارا و کامل از ظرفیت‌های علمی دانشمندان، نهادهای تاجیک در بخش فرهنگ؛

کوشش پیوسته‌ی تاجیکان به آموزش و پرورش کودکان، نوجوانان و وادار کردن دولت از راه‌های قانونی به ساختن مکتب‌ها، مدرسه‌ها، دانشگاه‌ها و کانون‌های آموزشی گوناگون در مناطق تاجیک نشین. همین‌گونه خود نیز در حد توان و در چارچوب ظرفیت‌های جامعه تاجیک، در برپایی مکتب، مدرسه، دانشگاه و نهادهای آموزشی گام بردارند؛

تلاش در شکل دادن نمادهای هویت مشترک که همه اقوام در آن شریک اند و برجسته ساختن آن در ادبیات رسمی دولتی و کتب درسی مکاتب (مانند دوره‌های سلطنتی هخامنشیان، پارت‌ها و کوشانی‌ها و به همین‌گونه دوره‌های پس از اسلام مانند طاهریان، صفاریان، سامانیان، غزنویان و غوریان در تمامی نمادهای هویتی‌یی که برای این کشور در داخل و خارج کشور ترسیم می‌شود)؛

کوشش برای نگهداری جایگاه زبان پارسی - دری به مثابه‌ی زبان با پیشینه و غنای ادبی، فرهنگی، اقتصادی و بازرگانی، پژوهشی، اکادمیک و جا افتاده‌ی فراقومی؛

جلوگیری از روند تخریب آثار و افتخارات فرهنگی در نتیجه اعمال سیاست‌های فرهنگ ستیز (حاکمیت‌های بی باور به افتخارات تاریخی فرهنگی مشترک

اقوام)، تلاش در راستای زنده ساختن دوباره‌ی نام‌های نهاد ها، مکان‌های تاریخی و پیشین، تلاش برای بازیابی جایگاه زبان فارسی دری در نشان و نماد (سمبول)‌های ملی (بیرق، پول، سرود ملی و اصطلاحات اداری، علمی و نظامی...):

❑ احیای فرهنگ و هویت تاریخی کابل به عنوان پایتخت و بزرگترین شهر و زیستگاه تاجیکان؛

❑ توجه به حقوق، امتیازات و جایگاه حقوقی تاجیکان در ولایت‌های لغمان، لوگر، غزنی و سایر ولایت‌هایی که در آن، تاجیکان اکثریت یا بزرگترین اکثریت اند-مانند بادغیس، فراه، نیمروز و غور؛

❑ توجه به آموزش زبان مادری برای تاجیکان و فارسی زبانان در ولایت‌های دارای «اکثریت» پشتون (به عنوان مثال، در ولایت کندهار، ننگرهار، لوگر، لغمان، پکتیکا (منطقه ارگون) و گردیز و...؛

❑ آموزش به زبان پارسی در دانشگاه کابل و دیگر دانشگاه‌های که در مناطقی با اکثریت تاجیک موقعیت دارند؛

❑ پاسداری از میراث مبارزات آزادی خواهانه و عدالتخواهانه تاجیکان، از گذشته‌های دور تا امروز (نیکو داشت از همه تاجیکانی که در راه آزادی و عدالتخواهی، دانش و آموزش، فرهنگ و ادبیات جان باختند و کوشیدند)؛

❑ پاسداری از حماسه‌ها به مثابه‌ی بزرگترین میراث مشترک تاجیکان با دیگر مردمان کشور؛

❑ تلاش در راستای حذف همه‌ی مواردی که ارزش‌ها و نمادها و زبان و فرهنگ یک قوم خاص را بر دیگران ترجیح می‌دهند؛

❑ توجه به بنیان گذاشتن مکتب‌های حرفه‌ای و دانشگاه‌ها در مناطق عقب نگهداشته شده‌ی تاجیک نشین مانند بادغیس، غور، نیمروز، فراه، لوگر، غزنی، بغلان، پنجشیر، پروان، کاپیسا، لغمان، سرپل و تخار، همچنان توجه به توسعه

و تأمین حقوق مردم در ولسوالی‌ها و مناطق تاجیک نشین (مانند مناطق اناردره ولایت فراه، نجراب ولایت کاپیسا، غوربند ولایت پروان، سرخ رود ولایت ننگرهار و دولت شاه ولایت لغمان)؛

□ کوشش در جهت تأمین سهم عادلانه‌ی جوانان تاجیک در گرفتن بورس‌ها و سکالر شیب‌های تحصیلی با توجه به سهم عادلانه‌ی تمامی ولایت‌های کشور؛

□ پایان بخشیدن به تمام آن برنامه‌ها و سیاست‌های تبعیض آمیزی که مردم کشور ما را مجبور می‌سازد که زبان یک قوم خاص را که شمار گویندگانش کمتر از گویندگان زبان پارسی است، همیشه و در همه جا برتر یا همسنگ به آن قرار دهد. چون به همگان معلوم است که زبان پارسی یگانه زبان با گنجایش و ظرفیت ادبی، دانشگاهی، علمی، اکادمیک و حرفه در کشور است؛

□ پاسداری از زبان پارسی- دری، فرهنگ و هویت تاجیکی به عنوان یکی از رسالت‌های راهبردی و رکن اساسی خط مشی دائمی تاجیکان، ایستادگی پایدار و استوار در برابر هرگونه پارسی ستیزی و هرگونه سیاستی که بخواند هویت تاجیکی و زبان پارسی - دری را کمرنگ یا نابود سازد؛

□ اولویت و اولویت دادن هویت بر ارزش‌های مادی؛ چون که تاجیکان پیوسته با سیاست‌های تطمیع، بی‌خاصیت‌سازی و مغزشویی در کشور رو به رو هستند؛

□ مطرح و پیشکش کردن شخصیت‌ها و چهره‌های برازنده‌ی تاجیک در کنار چهره‌ها و شخصیت‌های اقوام دیگر؛

□ رویدست گرفتن برنامه‌های مشخص برای بهتر شدن پیوندهای فرهنگی تاجیکان کشور با تاجیکان و پارسی‌زبانان کشورهای دیگر؛

□ تشویق فرهنگ کتاب خوانی میان تاجیکان بجای سرگرمی‌های که انرژی و وقت را به هدر می‌دهد؛

□ برپایی آئین و سنت‌های باستانی مانند «نوروز» به نشانه‌ی رشته‌ی پیوند

مردمان کهن سال باریشه‌های تاریخ تمدن و فرهنگ خود که بر محور آن اتحاد و همراهی تمام اقوام و گروه‌های اجتماعی افغانستان/خراسانی شکل گرفته و در برابر تهاجم‌های گسترده دشمنان افغانستان/خراسان به شکل پیوسته و پایدار عمل کرده است!

□ دشمنان این سرزمین پیوسته در صدد نابودی یا کم‌رنگ نمودن این سنت‌های ملی و باستانی بوده و هستند، تاجیکان با برپایی هرچه باشکوه‌تر این جشن ملی هویت فرهنگ و تاریخ خود را به نمایش بگذارند؛

□ ایستادگی در برابر برنامه‌های آشکار و پنهانی که از ورود و پیشرفت جوانان تاجیک در نهادهای تحصیلی داخلی و خارجی جلوگیری می‌کند؛

□ تلاش در تأسیس فرهنگستان مستقل زبان پارسی - دری به عنوان نهاد قابل اعتبار و تصمیم گیر برای واژه سازی، واژه گزینی، فرهنگ نویسی، تقویت و گسترش زبان و ادب پارسی، همگونسازی روش املای زبان پارسی، رهایی از تشمت و ایجاد هماهنگی میان مراکز علمی، فرهنگی و پژوهشی کشور. برای این منظور از برگزیدن کسانی پشتیبانی شود که پارسی زبان و در رشته زبان پارسی کارشناس و دارای صلاحیت‌های علمی غیر قابل انکار باشند؛

□ کوشش در اصلاح کژ فهمی جامعه‌ی تاجیک در پیوند به مقوله‌های چون هویت ملی، منافع ملی و وحدت ملی. به ویژه در پیوند به هویت ملی تاجیکان. شماری از تاجیکان نا آگاهانه به این نتیجه گیری رسیده اند که تاجیک «هویت محض فرهنگی» است. یعنی از خورشید تاریکی را مراد می‌کنند. به این معنا که تاجیکان ریختگی از اقوام گوناگون مانند عرب، ترک، مغول و پشتون باشند که زبان شان پارسی گردیده و به دین اسلام مشرف شده اند. در حالی که به باور بیشترین، تاجیک یک مقوله‌ی تباری، اجتماعی، فرهنگی و تاریخی است نه هویت محض فرهنگی. چون زبان بدون قوم در هیچ جای دنیا بوجود نیامده است. همین گونه زایش زبان پارسی - دری از زبان جامعه و قوم تاجیک منشأ گرفته است. نه اینکه تاجیکان زاییده (مخلوق) زبان پارسی باشند. اگر تاجیک وجود نمی‌داشت، هرگز زبان پارسی بوجود نمی‌آمد.

بیشترین به این باوراند که تاجیکان در همه‌ی گیتی (کشورها و قاره‌ها) دو هویت دارند: هویت اجتماعی و هویت ملی.

هویت اجتماعی تاجیکان برپایه زبان، تبار، فرهنگ، تاریخ و ارزش‌های اجتماعی و فرهنگی آنها شکل گرفته است. وقتی از تاجیک آریایی تبار و ویژه‌گی‌های اتنیکی، فرهنگ ویژه و مشخصات فزیک‌ی گپ می‌زنیم، تنها زبان تاجیک پارسی است که در افغانستان و شماری از کشورهای دیگر دین اسلام را پذیرفته اند، فقط همین! اما وقتی از هویت ملی گپ می‌زنیم، این مقوله از دولت، ملت، کشور و حکومت گرفته می‌شود.

برای بیرون کشیدن هویت ملی از چنبره‌ی قومی و ختم اسارت ملی تاجیکان باید جامعه را بسیج کرد تا نام کشور تغییر کند. دسترسی به این مهم تنها در یک فرآیند همه‌پرسی همگانی و تبارز اراده‌ی آزاد همه باشندگان کشور ممکن خواهد بود. تا زمانی که نام کشور در اثر پیکار پیگیر و فشار همه بخش‌های جامعه تاجیک و اقوام برادر تغییر نکند، تحمیل هویت یک قومی به عنوان ملی و جز برکل باقی خواهد ماند. در نتیجه هویت ملی همه باشندگان این سرزمین در اسارت هویتی یک جامعه یعنی پشتون (افغان) باقی می‌ماند.

برخی هویت تاجیکان را «پارسیوان» می‌پندارند. در حالی که پارسی تنها هویت زبانی و فرهنگی تاجیکان است نه هویت ملی. چنان که در کشورها و حتی در قاره‌های گوناگون از اقوام و نژادهای مختلف پارسیوان موجود است که به هیچ وجه هویت ملی هیچ کدام پارسیوان نیست. همین گونه هویت آریایی، آریایی بودن بسیاری از قاره‌ها را از نظر تباری به هم پیوند می‌دهد چه رسد به کشورها. بنابراین آریایی نیز نمی‌تواند هویت ملی برای تاجیکان افغانستان باشد. تنها پیوند تاجیکان افغانستان را با تاجیکان همه‌ی کشورها و قاره‌ها هویت اجتماعی تاجیکان پیوند می‌زند که بخشی مهم از فرهنگ جامعه تاجیک افغانستان است نه هویت ملی تاجیکان.

شماری دیگر از ملت تاجیک گپ می‌زنند، در حالی که ملت مقوله‌ی است مر بوط به دولت و کشور؛ ملت هیچگاه بدون دولت بوجود نمی‌آید. در این معنا تنها

ملت تاجیکان تاجیکستان «تاجیک» است نه از تاجیکان افغانستان، ایران، اوزبیکستان، پاکستان، هندوستان و چین و کشورهای دیگر. باید از طرح خلط این مسائل جلوگیری شود تا جامعه تاجیک از سر درگمی در این پیوند رهایی یابند.

خلاصه:

در نهایت تاجیکان باید «فکر منسجم» برای درک رمز ارزش‌ها و مخارج مشترک، منافع فرهنگی تاجیکان و نیاز کار مشترک در رشد، پویایی، پشتیبانی و نگهداری آن، تولید، بازتولید و گسترش دهند.

واژه‌های کلیدی:

□ زبان - به عنوان نخستین پدیده تمدن و سرآغاز تاریخ تفکر بشر بزرگترین و اساسی ترین عنصر فرهنگ یک ملت است. زبان محصول کوشش خردمندان‌هی مردمی است که آن را در طول سده‌ها تکامل و قوام بخشیده و هم‌هی مظاهر و پدیده‌های زندگی خویش را با اجزای آن پی ریخته اند.

□ رمز فرهنگی (کود و معیارهای ارزشی)

□ اندیشه پویای فرهنگی

□ پارسی ستیزی: یک عمل سنجیده شده‌ی تاریخی دشمنان زبان پارسی - دری است.

تبصره: پارسی ستیزی نخستین بار با تهاجم اعراب آغاز شد (پس از ظهور اسلام و گسترش فتوحات مسلمانان عرب، آریانا به خلافت اسلامی تعلق گرفت که بخش شرقی را خراسان نام نهادند و خلافت اموی و عباسی تا دو سال در خراسان ادامه یافت. زبان پارسی در خلافت عبدالملک اموی از دفتر و دیوان ممنوع گردیده بود. زمانی که حجاج از سوی عبدالملک به امارت بین النهرین و خراسان منصوب شد، زبان دفتر و دیوان، زبان پارسی بود؛ اما او توسط صالح بن عبدالرحمن که به هردو زبان پارسی و عربی تسلط داشت،

دیوان را به عربی تبدیل کرد. زبان پارسی و تمام زبان‌ها و لهجه‌های مروج چون سغدی، خوارزمی، پهلوی و غیره در جغرافیایی این زبان و جغرافیایی زیست تاجیکان و اقوام دیگر تنها به عنوان زبان شفاهی میان مردم باقی ماند.

قتیبه بن مسلم هر کس را که خط خوارزمی می‌دانست، از دم شمشیر گذرانید و آن‌هایی که از اخبار خوارزمیان آگاه بودند و این اخبار و اطلاعات را میان خود تدریس می‌کردند، ایشان را به دسته‌ی پیشین ملحق ساخت. بدین سبب اخبار خوارزم طوری پوشیده ماند که پس از اسلام نمی‌شود آن‌ها را دانست (ابوریحان بیرونی: اثار الباقیه، ص ۵۷)

این رفتار نادرست از نیمه‌ی دوم سده ۱۹ در حکومت افغانستان پیگیری شد. به ویژه پس از آن که محمود طرزی در «سراج الاخبار» زبان پارسی را زبان رسمی و زبان ملتی را زبان افغانی (پشتو) خواند و در دوره‌های بعدی (با ایجاد پشتوتولنه، انجمن تاریخ و اکادمی علوم و در قانون اساسی ۱۳۴۳ با رسمیت بخشیدن واژه دری به جای واژه پارسی)، در دوره طالبان نیز گستره‌ی عملکرد زبان پارسی دری در ادارات زیر اداره آنها تنگ شد. در دوره پس از طالبان در حاکمیت کرزی نیز حساسیت‌ها و ستم در برابر زبان پارسی دیده شد (نمونه زنده‌ی آن تغییر سرود ملی از پارسی به پشتو، تصویب نشدن قانون تحصیلات عالی به دلیل کاربرد واژه دانشگاه و...)، در زمان غنی احمدزی هنوز حساسیت و تعصب شدید در برابر زبان پارسی وجود دارد (قانون تحصیلات عالی بی‌تصویب شورای ملی بر اساس فرمان به شکل پیشینش به اجرا گذاشته شد) و موارد دیگر.

■ ایستاده گی فرهنگی: روش آگاهانه در نگهداری، گسترش و پویایی فرهنگ می‌باشد.

تبصره: پس از هجوم اعراب و در دوره‌ی تاریخ اسلامی سرزمین ما، از آن جا که احساس می‌شد، هویت ایرانی (ایران بزرگ) به خاطر حکومت و دین و زبان غیر ایرانی بسیار آسیب پذیر شده و داشت رو به اضمحلال می‌رفت،

نهضت‌های بسیار بزرگ فرهنگی شکل گرفتند که عمده اش در خراسان بزرگ آن روز بود. این رستاخیز برای این بود که آنچه که ما افغانستانی‌های امروز به عنوان عنصر ایرانی (ایران بزرگ) و معنویات آن می‌دانیم، زنده شود. برای نشان دادن ایستاده‌گی فرهنگی خیلی‌ها آغاز به مکتوب کردن داستان‌های حماسی بصورت قصه و به نظم درآوردن پرداختند و خیلی‌ها به ترجمه کردن متون پیشتر از جمله پهلوی به زبان عربی دست یازیدند چون زبان عربی زبان حکومت بود. داستان نوشتن شاهنامه‌ی ابومنصوری به عنوان یک گام بزرگ در احیای خدایی نامه که از میان رفته بود و سپس به نظم درآوردن شاهنامه فردوسی احتمالاً با استفاده از کارهای پژوهشی پیشین در این زمینه را می‌توان یک ایستاده‌گی فرهنگی شمرد.

همین گونه باور بی‌خدشه وجود دارد که اگر شخصیت برومند و فرهیخته‌یی چون «یعقوب لیث صفاری» نمی‌بود، زبان ما هم مانند تمام کشورهای اشغال شده چون (مصر، عراق، لیبی...) عربی می‌شد و بی‌برگشت‌ترین گسست تاریخی با هویت پیشینه‌ی مان به میان می‌آمد و زمینه‌ی پیدایش بزرگترین حماسه آفرینان ادبی ما و همه گیتی، به گونه‌ی مثال، فردوسی بزرگ، رودکی سمرقندی، سنائی غزنوی، عمر خیام، مولانا، حافظ، سعدی، بیدل، صائب تبریزی، جامی...؛ به وجود نمی‌آمد.

یعقوب لیث صفاری تاجیک تبارمتولد زرنج (مرکز ولایت نیمروز افغانستان) بود که دولت مستقل صفاریان را بنا نهاد و او اولین پادشاهی صفاری بود که زبان پارسی را دوباره به زبان رسمی و دفتری تبدیل کرد هرچند که احیای زبان پارسی در سلطنت طاهریان پس از یک و نیم قرن سکوت آغاز یافت.

باید یاد آور شد که نقش ابومسلم خراسانی (زاده ی ولایت سرپل کنونی) در براندازی خلافت اموی و پس‌تر حکومت مستقل ۵۴ ساله طاهریان در سال ۲۰۵ هجری قمری که از پوشنگ (زنده جان) هرات بودند را نمی‌توان در ایستاده‌گی فرهنگی نادیده گرفت. زبان پارسی-دری که در سال‌های حکومت اموی از رسمیت واز دفتر ودیوان کنار زده شده بود، دوباره در مسیر تکامل

و دیگرگونی قرار گرفت. نخستین شاعران زبان پارسی در سلطنت طاهریان پدیدار شد. حنظله بادغیسی، عباس مروزی و ابوحفص صفدی از شاعران زبان پارسی در زمان طاهریان بودند.

زبان پارسی در سلطنت طاهریان و سپس صفاریان متأثر از زبان عربی بود که در شکل جدید گویش و نگارش جای زبان پارسی پهلوی ساسانی و پارسی باستان را گرفت. این زبان که به عنوان زبان مادری تاجیکها سپس در دوره‌های سلطنت سامانیان، غزنویان و تمام سلاطین خراسان و فارس از آن سوی جیحون و سیحون تا اطراف حجاز واز دهلی تا اناتولی گسترش یافت همین زبان فعلی پارسی بود که اکنون در تهران، کابل و دوشنبه صحبت می‌شود. دری صفت زبان پارسی شد که با الفبای عربی نگارش یافت و به صورت زبان فصیح و روان، زبان کتابت و زبان رسمی و زبان ادبی و علمی در آمد.

پس از طاهریان، صفاریان، خانواده‌ی سامانیان تاجیک تبار سلطنت کردند تا سال ۱۰۰۶ ترسایی برابر به ۳۹۵ هـ. ق. دوام کرد. پادشاهان سامانی و دولت سامانی هرچند به صورت مستقل از تاثیر و نفوذ دینی و مذهبی خلفای عباسی بغداد به سر نمی‌بردند و گوش ناشنوا در برابر دستورات خلفای عباسی نداشتند، اما سیاست و عملکرد آنها در رشد و تقویت زبان پارسی دری، هویت مستقل خراسان و فارس را تثبیت کرد و زبان پارسی به دومین زبان در حوزه‌ی اسلام و تمدن اسلامی مبدل شد.

زبان پارسی همان زبانی است که به حیث زبان رسمی سامانیان، طاهریان، صفاریان، غوریان، غزنویان و زبان ابدالیان بوده است.

شاعران بسیار نام دار زبان پارسی در دربار شاهان سامانیان پدید آمدند که یکی از آنها ابوعبدالله جعفر بن محمد رودکی شاعر دربار نصر بن احمد سامانی بود که شعر به گوش آشنای آن «بوی جوی مولیان» را سرود و سلطان را که در سفر هرات بسر می‌برد بسوی بخارا (پایتخت) کشاند. رودکی پدر ادبیات پارسی شناخته می‌شود واز نقش او در تغییر خط پارسی که اکنون مروج

است، سخن می‌رود. نثر زبان پارسی حتی بیشتر از نظم و شعر در دوره‌ی سامانیان با ترجمه و تألیف انکشاف و گسترش یافت. تاریخ بلعمی، کتاب حدودالعالم، ترجمه‌ی تفسیر طبری و کتاب کلیله و دمنه از نمونه‌های مهم نثر پارسی آن دوره شمرده می‌شود. پس از سامانیان، غزنوی‌های ترک تبار به انکشاف زبان پارسی ادامه دادند. پس از آن‌ها غوری‌های تاجیک امپراتوری ساختند که تا هند گسترش یافت. پس از غوری‌ها خوارزمشاهیان ترک تبار سلطنت کردند که هر چند امرای مستقل تاجیک در برخی از مناطق از جمله هرات و حوزه‌ی وسیع آن به نام ملوکان آل کرک حکومت کردند. سپس تیموریان ترک تبار آمدند و پس از آن حوزه‌ی خراسان و کشور فارس در سه سلطنت شیبانیان در سمرقند، صفویان در اصفهان و بابریان در دهلی تجزیه شد، تا آن‌که دو قدرت استعماری بریتانیا و روسیه تزاری با نفوذ و تسلط بر آسیای میانه و شبه قاره هند، تاجیک‌ها و حکومت‌گران آن‌ها را تضعیف کردند.

در اواخر سده‌ی ۱۹ و اوایل سده‌ی ۲۰ ترسای (در سرزمین فارس یا ایران امروزی) جنبشی دیگر سر بلند کرد تا با واژه سازی‌های نو، زبان پارسی را از رکود‌رهایی بخشد و به سوی پویایی بیشتر بکشانند. جالب‌ترین گپ تاریخ این است، که این جنبش از «ارتش» آغاز شد.

«از صهبا تا نیما، جلد سوم، یحیی آرین‌پور» فرهنگ دهخدا، برای ریشه‌یابی واژه‌های سچ‌های پارسی، گامی شد به پیش و خوشبختانه، بی‌برگشت.

اما در افغانستان شور بختانه بر بنیاد سیاست‌های «پارسی ستیزانه» زمام داران قبیله سالار تا اوایل دهه هشتاد سده‌ی بیستم ترسای، نه تنها کاری موثری صورت نگرفت که در برابر نشراتی به زبان پارسی نیز سنگ اندازی‌های سازمان یافته، برنامه ریزی گردید. به ویژه برخورد سیاسی و غیر علمی با نام زبان یگانه‌ی «پارسی دری» به نام «دری» و به این بهانه جدا خواندن آن از زبان پارسی در افغانستان که از نظر زبان شناسی و تاریخ زبان و ادبیات بی پایه می‌باشد، ابزار ساختگی و آگاهانه در برابر شکوفایی زبان پارسی به دست زبان ستیزان داده است. در حالی که از نظر دانشمندان زبان و تاریخ،

زبان پارسی از روزگار باستان تا اکنون؛ یعنی در سه مرحله‌ی زبانی (پارسی باستان: زبان روزگار هخامنشیان، پارسی میانه: زبان دوره‌ی اشکانیان و زبان فارسی امروز که از آن در کلیدی و اژدهای زبان شناختی به نام «فارسی نو» یاد می‌شود)، هیچ تفاوت ماهوی و ذاتی با زبان دری ندارد؛ یعنی در واقع می‌شود گفت که هر دو (پارسی و دری، یا به تعبیری پارسی دری هیچ فرقی با دری که واژه‌ی دیگر از زبان پارسی است، ندارد. به زبان ساده تر می‌توان گفت که زبان پارسی نام دیگر همان «دری» است و هر دو واژه در واقع نامی ست برای یک زبان که همان پارسی است.

پس از دهه هشتاد ترسایی، باردیگر، زمینه‌ی رشد و شکوفایی زبان پارسی، فراهم شد و دانشمندان پرشماری خود را در این راستا مشغول ساختند که استاد یمین و استاد عین الدین نصر از برترین‌های آنان بودند. استاد یمین با نگارش دستور زبان پارسی و استاد نصر با ریشه‌شناسی و گردآوری واژه‌های محلی زبان پارسی در افغانستان، کار خستگی ناپذیری انجام دادند که تاریخ ما سپاسمندشان است. البته جای دارد که از بزرگوارانی که در فضای مجازی به کارهای پژوهشی و روشنگری فرهنگی پیش از همه در زمینه‌ی زبان و ادبیات می‌پردازند و همین گونه از دانشمندان و پژوهشگران در دانشگاه‌ها، مکتب‌ها، انجمن‌های که با نشر کتاب، مقاله، تحلیل‌های علمی در زمینه‌ی زبان و ادبیات پارسی دری در رسانه‌ها، سمینارها، همایش‌ها در راستای پاسداری و پویایی زبان پارسی و فرهنگ مشغول‌اند، نیز سپاسگزاری نمایم.

البته جای خوشبختی است که امروز در نتیجه انقلاب اطلاعاتی پیوندهای نزدیک میان سه کشور پارسی زبان بوجود آمده و در هر سه کشور کارهای سازنده‌یی در راستای پاسداری و شکوفایی زبان و فرهنگ مشترک صورت می‌گیرد چنانچه در ایران و تاجیکستان بیشتر برنامه‌ها در سطح حکومتات، اما در افغانستان بیشتر از طرف فرهنگیان و نسل آگاه از زبان و هویت در کنار حکومت پیش برده می‌شود.

□ هویت تاجیکی (زبان پارسی دری؛ تمدن خراسانی؛ دین اسلام؛ مذهب

اکثریت حنفی، اقلیت شیعه اسماعیلیه و جعفری).

□ روش از جز به کل یا روش استقرایی (induction): حرکت فکر از جز به کل در استنتاج و یا روشی است که از مشاهدات جزئی به حکم کلی می‌رسد، یعنی روش استدلال از بررسی جزئیات و داده‌های آماری و عینی به هدف دستیابی به نتایج و قواعد و احکام عام و کلی، به عبارت دیگر، حرکت از جزئی به کلی برای تکوین یک نظریه را روش استقرایی گویند. در این روش استدلال ابتداء از طریق تحقیقات تجربی پدیده‌های مورد مشاهده قرار می‌گیرند و سپس با تعمیم نتایج و روابط خاص مشاهده شده در پدیده‌ها، قواعد، قضایایی کلی و عام، بصورت یک نظریه یا قانون اقتصادی ارایه می‌شود.

□ روش از کل به جز یا روش قیاس (deduction): حرکت افکار از وضعیت کل به تشخیص جز در استنتاج و نتیجه گیری است. به عباره دیگر، عبارت از روش استدلال عقلی و انتقال از معلول به علت یا برعکس آن، با استفاده از لازم و ملزوم‌ها و روابط منطقی میان قضایا، برای اثبات یک نظریه کلی.

۱۵ در بخش روابط بیرونی

تاجیکان از نظر برقراری روابط بیرونی در وضعیت مناسبی قرار ندارند. در حالی که داشتن روابط با بیرون از مزایایی فراوان برخوردار است؛ زیرا در کنار داد و ستدهای رایج در شناختن هویت، جایگاه و پایگاه تاجیکان به دنیای بیرون کمک می‌کنند و راه را برای تفاهم و دوست‌یابی و لابی‌گری باز می‌کند. چنان که تا امروز دیده شده تاجیکان اهمیت این کار را درست درک نکرده‌اند. درعین‌داشتن ارتباط لازم با غربی‌ها، رابطه‌ی خوبی با مردمان هم‌زبان و هم‌فرهنگ خویش در تاجیکستان، اوزبیکستان، ترکمنستان، ایران، پاکستان و دیگر کشورها نیز ندارند؛ از اینرو نتوانسته‌اند که همبستگی و پشتیبانی و دوستی آنها را بدست آورند. افزون بر آن در گفتار و نوشتار سیاسیون و نخبگان تاجیک آگاهانه و ناآگاهانه همسایه‌ستیزی و غرب‌ستیزی دیده می‌شود. این امر بیرونی‌ها را نسبت به تاجیکان بی‌باور و بدبین می‌سازد و حاضر نیستند که تاجیکان را به عنوان یک شریک باورمند در بازی‌های سیاست و قدرت جدی بگیرند. شماری از تاجیکان کوتاه‌نظر به این باور اند که غربی‌ها و بیرونی‌ها در کل تاجیکان را به عنوان شریک راهبردی (استراتژیک) نمی‌پذیرند، چون که آن‌ها از بسیار پیش پشتون‌ها را به عنوان شریک راهبردی خویش در افغانستان پذیرفته‌اند و حاضر نیستند که کسی یا قومی دیگر را به عنوان جایگزین آنها بپذیرند. درحالی که این تصور پایه‌ی منطقی و واقعی ندارد؛ چون که تمام مردم یا احزاب، جوامع مدنی، دانشمندان، رسانه‌ها، اعضای پارلمان‌ها، دستگاه‌های جاسوسی و حتی دیپلوماسی کشور‌های بیرونی همه چیز را با جزئیات در مورد کشور ما نمی‌دانند. از همین رو تا حد زیادی بر داده‌ها، آمار و معلومات و تبلیغات دروغین و بزرگنمایی‌ها و مظلوم‌نمایی حاکمان و لابی‌های پشتون باور نموده‌اند. هرگاه تاجیکان بتوانند روابط بیرونی قوی و لابی‌گری کارا را انجام دهند، امکان تغییر در معادله و شرایط مبادله فراهم می‌شود. مشروط بر این که خود تاجیکان اهمیت، ضرورت و اولویت این امر را درک و با چاره‌اندیشی‌های آگاهانه و با دید راهبردی گام بردارند.

بنابراین، وظایف و اقدامات راهبردی زیر در این زمینه حتمی می‌باشند:

□ پرهیز از هرگونه خارجی ستیزی بی مورد؛

□ پیروی از اصل «اشخاص به انگیزه‌های خود پاسخ می‌دهند»، یعنی تاجیکان منافع خویش را در تعامل با بیرونی‌ها همیشه باید در نظر داشته باشند، خارجی‌ها نیز بر پایه‌ی منافع خویش در داد و گرفت‌های داخلی و خارجی شان عمل می‌کنند، شرکا و طرف‌هایی را در بازی برمی‌گزینند که در پیشینه‌ی کاری شان ثبات و پایداری دیده شده باشد. برای تاجیکان لازم است که یک پارچگی و اثرگذاری خویش را در سطح داخلی و توانایی شان را به عنوان شریک باورمند در تعاملات با بیرونی‌ها ثابت کنند تا جدی گرفته شوند و جایگزین باشند؛

□ هر تاجیک نسبت به مسایلی ملی، منطقه‌ای، بین‌المللی و جهانی با چشم انداز روشن و برپایه منطق و واقعیت‌ها ببیند و همزمان ارزیابی‌هایش متکی به رویکرد علمی و روایت تاجیکانه باشد؛

□ چاره‌اندیشی و گزینش شیوه‌ی کارای لابی‌گری در سطح منطقه و فرا منطقه (جهان)، اعلان دوستی با همه‌ی کشورها براساس منافع دوجانبه و چند جانبه و نداشتن مخاصمت و دشمنی با هیچ کشوری؛

□ پرکردن جایگاه خالی تاجیکان در تعامل با جامعه جهانی؛

□ برقراری روابط تاجیکان با جمهوری اسلامی ایران به عنوان کشور هم‌سایه، هم‌فرهنگ و هم‌زبان از راه روابط فرهنگی، رسمی و دیپلماتیک در سطح ملی؛

□ تعریف اصول روابط دیپلماتیک با پاکستان و برقراری روابط فرهنگی با این کشور؛

□ تلاش در راستای فراهم‌آوری زمینه‌ی برقراری تماس‌های پایدار تاجیکان افغانستان، تاجیکستان، اوزبیکستان، ایران، پاکستان، چین، هند و دیگر نقاط جهان؛

□ تلاش پیگیر در جهت زدودن بزرگنمایی‌های بی پایه و داده‌های نادرست به جهانیان که سبب ذهنیت و داوری نادرست در پیوند به واقعیت‌های اجتماعی افغانستان شده است؛

□ راه اندازی کارهای پژوهشی و علمی برای شناختادن هویت، جایگاه و پایگاه تاجیکان افغانستان به جهان از راه نوشتن مقالات، کتب، پایان نامه‌های آموزشی در دانشگاه‌های خارجی و در صورت امکان پرداختن به نوشتن مقالات و کارهای پژوهشی و علمی مشترک با دانشمندان و نهادهای خارجی در پیوند به تاجیکان، راه اندازی گردهمایی‌ها، سمینارها، همایش‌ها، تهیه فلرها و...؛

□ کوشش برای شناختادن وزن سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی تاجیکان در جامعه‌ی چند قومی افغانستان به جهان به ویژه کشورهای هند، روسیه، امریکا، چین، عربستان و نهادهای بین المللی چون، سازمان ملل متحد و نهادهای مرتبط به آن (یونسکو، یونیسف) و اتحادیه‌ی اروپا، شانگهای، ناتو و غیره؛

□ جست وجوی راهکارها و راه‌های کارای لابی‌گری با محافل غیر دولتی و دولتی بیرونی؛ چون لابی‌گری نقش بزرگی را در شناسایی حق مالکیت و زعامت در کشور بازی می‌کند.

خلاصه:

تاجیکان با توجه به اهمیت لابی‌گری در زندگی سیاسی و روابط دیپلماتیک در سطح بین المللی، بیش از این نباید این مهم را که از درک اهمیت آن تا امروز به هردلیلی ناتوان بوده‌اند، نادیده بگیرند.

بنابراین تا دیر نشده از همه‌ی گزینه‌ها و راهکارهایی که در بالا نام برده شده، کار گرفته شود و رویکرد خویش را در راستای رسیدن به این هدف مهم آگاهانه برکزینند. بسیار مهم است که لابی‌گری به عنوان فرهنگ خردپسند در میان تاجیکان پذیرفته شود.

واژه‌های کلیدی:

▣ **لابی‌گری:** در علوم سیاسی، لابی‌گری (در انگلیسی Lobbying) یک عمل و حرفه ویژه است که به منظور آن تلاش برای گسترش نفوذ یک دیدگاه یا دیدگاه مشخص در دستگاه حکومتی یک کشور یا در افکار عمومی است.

در شماری از کشورها دفترهای ویژه‌یی به نام «دفاتر لابی‌گری» وجود دارد که در برابر دریافت پول تلاش برای پیشبرد حمایت از یک دیدگاه خاص به وسیله‌ی نفوذ در دولت و یا افکار عمومی می‌پردازند.

لابی‌گرها به کمک و به کارگیری روش‌های حقوقی مجاز و غیر مجاز و مدیریت مفید روابط اجتماعی کوشش در رسیدن به اهداف خود دارند. (لابی‌گری-ویکی‌پدیا دانشنامه آزاد).

▣ **روایت تاجیکانه:** برخورد به مسایل؛ برداشت از مسایل و دآوری برمسایل برپایه‌ی اصل واقع‌گرایی، خردگرایی، انصاف، شناخت منافع خود و دیگران می‌باشد.

نتیجه :

نگاهی کوتاه و ژرف به پیشینه‌ی تاریخی تاجیکان و بررسی وضعیت موجود آن‌ها در دیباچه نشان داد که تاجیکان افغانستان با وجود گذشته‌ی درخشان و پربرابر، فرهنگ و توانایی بالا در ترکیب جمعیت کشور، هنوز بنا بر دلایل گوناگون در وضعیت سزاواری قرار ندارند. همین گونه روشن شد که همه علل در یک علت پایه‌ای خلاصه می‌شود که نبود یک راهبرد مبتنی بر زمینه‌ی فکری برای عملکرد راهبردی می‌باشد. از اینرو طرح راهبرد یک ضرورت در اولویت برای تاجیکان شناسایی شد و محتوای آن چنین تعریف شد: «زمینه‌ی فکری تاجیکان افغانستان برای عملکردی راهبردی» عبارت از باور استوار بر مصدر عقلایی، رویکرد علمی؛ نگاه ژرف تحلیلی به گذشته‌ی دور و نزدیک زندگی اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، فرهنگی تاجیکان؛ آگاهی از تنگناها، چالش‌ها و فرصت‌های کنونی جامعه‌ی تاجیک و بر پایه آن گرفتن تصمیم برداشتن گام‌های راهبردی در زمینه‌های گوناگون زندگی می‌باشد.

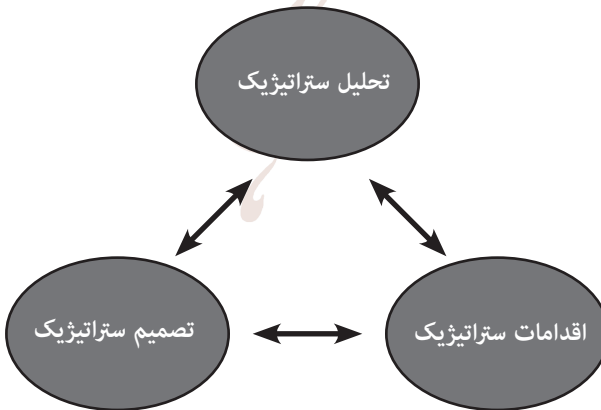
در روشنی تعریف «زمینه‌ی فکری تاجیکان افغانستان برای عملکردی راهبردی» پیگیری اقدامات راهبردی در پنج بخش مهم (سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و روابط بیرونی) به جامعه تاجیک افغانستان پیشنهاد شد.

با خواندن و آشنایی به محتوا و جزئیات اقدامات راهبردی در پنج بخش بنیادی زندگی جامعه، تاجیکان خود را در وضعیت متفاوت از پیش پیدا می‌کنند. به این معنی که آن‌ها دیگر دارای زمینه‌ی اندیشه، انگیزه و باور به خود در میدان‌های سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و بیرونی برای عمل می‌باشند. درست همانند یک شناور ورزیده اراده، ثبات و تعادل فکرش را در هرگونه شرایط جویی و مد و جذر بحر در اختیار دارد.

«زمینه‌ی فکری تاجیکان افغانستان برای عملکرد راهبردی» در یک معنا همان اهمیت را برای تاجیکان دارد که چهار اصل اقتصادی: (همه‌ی مردم درگیر مبادله هستند، هزینه فرصت، افراد عقلایی همیشه به منافع حاشیه‌ای فکر

می‌کنند، اشخاص به انگیزه‌های خود پاسخ می‌دهند) در تصمیم‌گیری‌های مردم دارد.

در معنای مدیریت راهبردی (استراتژیک) موجودیت زمینه‌ی فکری فراهم‌کننده‌ی زمینه‌ی تصمیم‌گیری‌های استراتژیک می‌باشد. چون فرایند کامل «مدیریت استراتژیک» شامل سه بخش در نمودار زیر است:



این سه بخش در هماهنگی و روابط باهمی سامانند باید انجام شود.

«زمینه‌ی فکری تاجیکان افغانستان برای عملکرد راهبردی» از نظر وجدان و اخلاق، نقش وجدان اخلاقی را بازی می‌کند، یعنی افزون بر فرق گذاری میان خوبی و بدی، نظارت بر رفتار دارد و دارای گرایش به خوبی و دوری از بدی است. چون انسان با وجدان همیشه رفتارهای خود را به اصول اخلاق می‌سنجد.

«زمینه‌ی فکری تاجیکان افغانستان برای عملکرد راهبردی» تقریباً داشتن مهارت و تخصص در اداره، اختیار و استفاده از مالکیت را در علوم سیاسی و اقتصادی است، آن گونه که در تفکر تاجیکانه نیز آمده است، زنده‌کننده‌ی حس مالکیت برکشور و زعامت را فراهم می‌کند.

«زمینه‌ی فکری تاجیکان افغانستان برای عملکرد راهبردی» در معنای

«تئوری بازی» ابزار علمی را برای هر تاجیک فراهم می‌کند تا درگزینش، چانه زنی در دادوستدها بامهارت درست و آگاهانه رفتار کند. یعنی با آشنایی کامل به قاعده بازی در معامله وارد شود. در این صورت تاجیکان طرفدار نتیجه بُرد بُرد برای همه‌ی شریکها در بازی باید باشند.

«زمینه‌ی فکری تاجیکان برای عملکرد راهبردی» در معنای روش علمی، حیثیت نظریه‌ی «تئوری» را دارد. یعنی به عنوان روش، ابزار و مزایایی را مانند داشتن قدرت پیش بینی و آینده نگری فراهم می‌کند. به همین گونه شناخت و دانش را سامان می‌بخشد. درست اهمیت قطب نما را برای ناخدا درهدایت کشتی دارد.

«زمینه‌ی فکری تاجیکان افغانستان برای عملکرد راهبردی» تاجیکان را در جامعه‌ی که قاعد بازی در آن بر پایه اولویت قومی استوار است، توانایی می‌بخشد که همزمان با نگهداشتن هویت اجتماعی خود برای هویت شهروندی و هویت همگانی در سطح ملی آگاهانه بکوشند.

سرانجام «زمینه‌ی فکری تاجیکان افغانستان برای عملکرد راهبردی» به تاجیکان آگاهی می‌دهد که در سفر زندگی بی توشه و ابزار نیستند، گذشتگان شان از پیش این توشه و ابزار را فراهم کرده اند. تنها هنر و مهارت استفاده‌ی کارا از آن را در راستای تحقق اهداف راهبردی می‌طلبد.

سخن پایانی

آفریدگار هستی را سپاس می‌کنم که طرح «زمینه‌ی فکری تاجیکان افغانستان برای عملکرد راهبردی» را در حد موجود تهیه و پیش کش حضور جامعه تاجیک افغانستان می‌نمایم. موجودیت موضوعات فرعی و کمکی در متن برای بیان هدف اساسی و پایه‌ی بی‌بکار برده شده است. به سخن «مولانای بزرگ»:

پیش بزازان قز و ادکن بود بهر گز باشد اگر آهَن بود

قصده من از این مختصر، برانگیختن تاجیکان به نگاه ژرف تحلیلی به گذشته تاریخی پر بار، شناسایی چالش‌ها و فرصت‌ها ناتوانی و توانایی‌های جامعه تاجیک در وضعیت موجود و برانگیختن حس بالندگی به داشته‌های ادبی، فرهنگی و تمدنی همراه با بهره‌گیری از ارزش‌های نوین جامعه بشری و حقوق شهروند و بر پایه آن، پی‌ریزی زمینه‌ی فکری مبتنی بر خرد و واقعیت که بتواند مبنای عملکرد راهبردی تاجیکان در زمینه‌های گوناگون از جمله، سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و روابط بیرونی باشد، می‌باشد. بنابراین، همین انگیزه مرا در آفرینش این طرح برانگیخت.

البته من هرگز ادعا ندارم که این طرح یک کار کامل است، اما در حد توان خودم تمام کوشش‌م را کردم تا با استفاده از منابع، دیدگاه‌های دانشمندان صاحب نظر، یک کار به درد بخور به اندازه‌ی خود باشد. امیدوارم عزیزان صاحب نظر با نقد‌شان کار مرا اصلاح و پژوهش بیشتر طرح «زمینه‌ی فکری تاجیکان افغانستان برای عملکرد راهبردی» را تکمیل نمایند. من یک مطالعه

ژرف و تحلیلی جامعه‌شناسی عمومی تاجیکان به ویژه تاجیکان افغانستان را نیز پیشنهاد می‌کنم که به وسیله افراد یا نهادهای دارای صلاحیت تخصصی در زمینه انجام پذیرد.

ناگفته نگذارم که پیش گامان، دانشمندان و صاحب نظران فراونی در این راستا و در این معنا کارهای پژوهشی و علمی را انجام داده اند که کار و دانش شان چراغ راه من بوده است و راه گشای خوبی برای نسل جوان و جامعه‌ی تاجیک در کل می‌باشند. از این رو من به پیشگاه همه‌ی ایشان سر تعظیم فرود می‌آورم و سپاسگزاری می‌کنم.

منابع

- اندیشمند. تاجیکان افغانستان وچالش اقتدار سیاسی. اگست ۲۰۱۷
<https://www.khorasanzameen.net/php/read.php?id=3996>
- انصاری. بشیر احمد «ماکیستیم و اینجا کجاست؟»
<http://www.bashiransari.com/>
- ایوب زاد، سلیم، برگردان کاویانی. ن، «تاجیکان در قرن بیست» نیما-آلمان، ۱۳۸۵ ه. ش.
- تولد دوباره هویت و اقتدار تاجیکان. چاپ اول: فبروری ۲۰۱۸
تاجیکها - ویکی‌پدیا، دانشنامهٔ آزاد
<https://fa.wikipedia.org/wiki/%D8%AA%D8%A7%D8%AC%DB%8C%DA%A9%E2%80%8C%D9%87%D8%A7>
- تاجیک/تاجیکها-دانشنامه‌ی جهان اسلام
<http://rch.ac.ir/article/Details?id=7176>
- جمال. محمد عالم، سخنرانی در نخستین همایش نخبگان تاجیک در اروپا
«جامعه‌تاجیک»
- جمال. محمد عالم، «سرنوشت تاجیکان در سده‌های اخیر» ۱۳۹۸.
رضایی، دستگیر «گذار افغانستان از اقتصاد سنتی، چند ساختاری و ترکیبی
به اقتصاد بازار»
- رضایی. مسوده استراتیژی ملی تاجیکان افغانستان. جون ۲۰۱۷
رضایی. سخنرانی در نخستین همایش نخبگان تاجیک در اروپا «چگونگی
جایگاه و پایگاه تاجیکان در شرایط کنونی افغانستان و شکل‌گیری تفکر
تاجیکانه» هالند ۵ می ۲۰۱۸
رهین. رسول «سرگذشت زبان فارسی»، ۱۳۸۵.
سمسور افغان. سقاوی دوم. افغانستان. ۱۹۹۸.
<https://www.google.nl/search?q>
- شکورزاده. میرزا «تاجیکان در مسیر تاریخ»، ۱۹۹۴.
شهرستانی. شاه علی اکبر «پیدایش زبان فارسی دری» دهلی، ۱۹۹۹.
طرزی. محمود، «ما را ملت افغان، و خاک پاک وطن عزیز ما را افغانستان

میگویند. چنانچه عادات، اطوار، اخلاق مخصوص داریم، زبان مخصوصی را نیز مالک می‌باشیم که آن زبان را «زبان افغانی» میگویند. این زبان را مانند حرز جان باید محافظه کنیم، در ترقی و اصلاح آن جداً کوشش کنیم. تنها مردمان افغانی زبان نی، بلکه همه‌ی افراد اقوام مختلفه ملت افغانستان را واجب است که زبان افغانی وطنی ملتی خود را یاد بگیرد. در مکتبهای ما، مهمترین آموزشها، باید تحصیل زبان افغانی باشد. از آموختن زبان انگریزی، ترکی حتی فارسی، تحصیل زبان افغانی را اهم و اقدم باید شمرد... به فکر عاجزان خود ما، یگانه وظیفه‌ی انجمن عالی معارف، باید اصلاح و ترقی و تعمیم زبان وطنی و ملتی افغانی باشد» سراج الاخبار، شماره ۲، ۲۰ سنبله ۱۲۹۴.

طرزی. محمود، «زبان افغانی اجداد زبان‌ها و ملت افغانی اجداد اقوام آریا می‌باشد» سراج الاخبار، شماره ۹، ۳ دلو.

غبار، میرغلام محمد، «افغانستان در مسیر تاریخ» انتشارات جمهوری، چاپ ششم، ۱۳۷۴.

غبار، میرغلام محمد، «افغانستان در مسیر تاریخ» جلد دوم، ویرجینیا، ایالات متحده امریکا، ۱۹۹۹.

فتح محمد سامع «ترکیب اتنیکی (قومی و ملیتی) نفوس افغانستان» سایت آریایی.

فرهنگ، میر محمد صدیق، «افغانستان در پنج قرن اخیر» تهران، بهار ۱۳۸۵.

کهزار، احمدعلی، «تاریخ افغانستان» جلد اول و دوم، نشر اول ۱۳۲۵ ه. ش و نشر دوم ۱۳۸۱ ه. ش.

نظامنامه ناقلین به سمت قطغن. کابل. ۱۲۰۳

<https://www.turklar.com/?p=3017>

کاوایانی. نجم الدین «سرگذشت زبان فارسی در صد سال پسین در افغانستان و تاجیکستان و چند مقاله دیگر.

کامجو. بصیر «تاجیکان بیدار شوید، تبار و تاریخ سرزمین نیاکان خود را بشناسید»

<https://jawedan.com/1395/11201/>

مسیر. نجیب‌الله «جایگاه تاجیکان در واقعیت اجتماعی-سیاسی افغانستان، نگرانی‌ها و راهکارها»

محمدی. غلام محمد «ماهمه افغان نیستیم»

یونس. محمد فرید «نهضت پشتونیزم و پشتون سازی در افغانستان»

فروردین ۱۳۹۸، ۲

<https://jawedan.com/1398/17835/>

یمین. محمدحسین «تاریخ «آریانای باستان» «خراسان بزرگ»

همام. سیدسلطان شاه «سخن اندر شرح دردهای خراسانیان» پشاور، ۱۳۷۰

ه. ش.

عبدالکریم لاهیجی در گفتگو با محمد حیدری | آسو «مفهوم ملت و تاریخ

شکل‌گیری آن، مفهوم هویت ملی و سویی‌های متفاوت آن و..»

۱۳۹۸/۰۳/۱۸.

شیشف. الکساندر پولوکار پویچ «خاستگاه و پرورشگاه تاجیک‌ها» برگردان

به پارسی دری. عزیز آیانفر، ۲۰۱۲.

غفوراف. بابا جان «تاجیکان» بنگاه انتشارات «عرفان»، دوشنبه، ۱۹۹۷.

شکورزاده. میرزا «تاجیکان در مسیر تاریخ»، انتشارات «الهدای»، تهران،

۱۳۷۸.

نجفی. علی تنوع قومی، فرهنگی و زبانی در افغانستان

<http://ensani.ir/file/download/article/20120413180628-5168-54.pdf>

